

کنز الالکتاب

در فن مهرگنی و هنرهای وابسته

ضمیمه نامه بهارستان

سروده

رحمتی بن عطاءالله

(به سال ۱۰۵۷ ق)

به کوشش

دکتر عارف نوشاهی

با همکاری

اقصی آزور

1 ^{Supplement} Nāmeḥ-ye
Bahārestān

Kanz al-Ektesāb

A Treatise in Verse on Seal and Seal Engraving

Composed by
Rahmatī ibn ʿAtāʿUllāh
(1057 AH /1647 AD)

Edited by
Dr. ʿĀrif NAUSHĀHI
In Collaboration with
Aqṣa AZWAR

بسم الله الرحمن الرحيم



به یادگار برگزاری مجمع پنجمه شناسی متون زبان فارسی
به اهتمام مؤسسه ایرانشناسی فرهنگستان علوم اطریش

(دین بمبر ۱۳۸۷)

زیر نظر: نادر مطلبی کاشانی

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

رحمتی، ابن عطاء الله، قرن ۱۱ ق.

[کنز الاکتساب]

کنز الاکتساب: (رساله‌ای منظوم در فن مهرکشی و هنرهای وابسته) / سروده رحمتی بن عطاء الله؛ به کوشش عارف نوشاهی، با همکاری آق‌صی آژور. - تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ (ش ۱۱۷).

۷۶ ص: مصور. - (ضمائم نامه بهارستان / زیر نظر نادر مطلبی کاشانی. متون قدیمی؛ ۱)

۲۵،۰۰۰ ریال

ISBN 978-6690-69-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

KANZ al-EKTSĀB: A Treatise in Verse on Seal and Seal Engraving. ص.ع. به انگلیسی:

۱. مهرها - شعر. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۱ ق. گردآورنده. الف. نوشاهی، عارف، ۱۹۵۵ - ب. آژور، آق‌صی،

۱۹۷۸ - ج. مطلبی کاشانی، نادر؛ ناشر: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. د. عنوان.

۸ فا ۱/۴

PIR ۶۲۵۷/۵/ک۹

۱۳۸۷

م ۸۲-۳۳۱۵۱

کتابخانه ملی ایران

کنز الاکتساب

(رساله‌ای منظوم در فنِ مُهرکَنی و هنرهای وابسته)

سروده

رحمتی بن عطاءالله

(به سال ۱۰۵۷ ق)

به کوشش

عارف نوشاهی

بهمکاری

اقصی آزور



کنز الاکتساب سروده رحمتی بن عطاء الله (به سال ۱۰۵۷ ق)
به کوشش عارف نوشاهی، با همکاری اقصی آژور

تولید نامه بهارستان
صفحه‌آرایی عیسی عباسی
طراح جلد عباس محبوب‌فر
علیرضا ابراهیمی جعفری
لیتوگرافی نقره آبی
چاپ فرشویه
ناشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
نوبت و سال چاپ اول، پائیز ۱۳۸۷
شمارگان ۱۰۰۰ نسخه
قیمت ۲۵,۰۰۰ ریال

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

مراکز پخش و فروش:

کتابخانه طهوری: تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه، شماره ۱۳۴۸؛ صندوق پستی ۱۶۴۸-۱۳۱۴۵؛ تلفن: ۶۶۴۰۶۳۳۰

دورنگار: ۶۶۴۸۰۰۱۸

فروشگاه بزرگ شهر کتاب و نشر کارنامه: تهران، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شماره ۴۲۶؛ تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹

نامه بهارستان:

تهران - خیابان انقلاب، بین خیابان ابوریحان بیرونی و دانشگاه تهران، شماره ۱۳۰۴، ساختمان فروردین، طبقه هفتم، واحد ۲۹

صندوق پستی: تهران، ۹۵۲-۱۱۱۵۵؛ تلفن: ۶۶۹۵۱۹۱۹ / ۶۶۹۵۳۲۲۴؛ دورنگار: ۶۶۴۹۹۶۷۲

E-mail: nameh_baharestan@majlislib.com

یادبودِ دکتر محمد عبدالله چغتائی

(۱۸۹۶-۱۹۸۴)

به پاس خدمات ماندگار او به هنرهای اسلامی

عبدالله چغتایی

(۱۲۷۵-۱۳۶۳ش/۱۳۱۴-۱۴۰۵ق)

چغتایی صاحب‌نظر فنون لطیفه اسلامی شبه‌قاره قرن چهاردهم بود. او در ۱۷ جمادی‌الآخر ۱۳۱۴ در لاهور، پاکستان به دنیا آمد. پدر او کریم بخش (د. ۱۳۳۱ق) از معماران ممتاز لاهور، و برادر بزرگ او عبدالرحمن چغتایی (د. ۱۳۹۵ق) از برجسته‌ترین تصویرگران شبه‌قاره بود. از اجداد او امام‌الدین الریاضی (د. ۱۱۴۵ق)، میرزا خیرالله (زنده ۱۱۶۱ق)، لطف‌الله مهندس لاهوری (د. ۱۱۰۰ق) و احمد معمار لاهوری (د. ۱۰۵۹ق) در علوم ریاضی و ستاره‌شناسی و فن معماری متخصص و صاحب‌تألیفند.

چغتایی تحصیل ابتدایی را در سال‌های ۳۱-۱۳۲۹ق در مدارس لاهور به تکمیل رسانید. سپس در لدیانه (هند) و دانشکده اسلامی لاهور به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۵۱ق برای مطالعه آثار معماری و نقاشی به انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا رفت. در ۱۳۵۵ق دوباره به اروپا رفت و در دانشگاه پاریس به تحصیلات عالی پرداخت و در ۱۳۵۷ق به راهنمایی هنری فوسیون متخصص فنون دوم رساله دکتری درباره تاج‌محل به زبان فرانسه نوشت. پس از بازگشت به هند از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۶ق در دانشکده دکن، پونه به تدریس علوم و فنون و تاریخ اسلامی پرداخت. در ۱۳۶۷ق پس از استقلال پاکستان از پونه به لاهور بازگشت و از ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۶ق در دانشگاه مهندسی لاهور به تدریس علم معماری مشغول شد. وی در لاهور شرکت انتشارات کتاب به نام «کتابخانه نورس» بنیاد نهاد که تألیفات خود را در آنجا چاپ می‌کرد و این شرکت تا امروز باقیست. او در ۲۵ ربیع‌الاول ۱۴۰۵ در لاهور وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد.

چغتایی در رشته‌های گوناگون فنون لطیفه اسلامی همچون معماری، نقاشی، خوشنویسی، سفالگری و علوم باستان‌شناسی و تاریخ مطالعه داشت و درین زمینه چندین مقاله به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و اردو نوشت که برخی از آنها به فارسی نیز ترجمه و طبع شده‌اند.

از آثار اوست: تاریخ اماکن لاهور، لاهور، ۱۹۸۱م؛ تأثیر ایران و توران بر هنرهای معماری اسلامی، لاهور، ۱۹۷۳م؛ تاریخ نقش و نگار، لاهور، ۱۹۷۱م؛ سرگذشت خط نستعلیق، لاهور، ۱۹۷۰م؛ تاریخ کوتاه هنر غربی، لاهور، ۱۹۵۸م؛ احمد معمار لاهوری و خانواده او، لاهور، ۱۹۵۷م؛ فنون لطیفه به عهد اورنگ‌زیب، لاهور، ۱۹۵۷م؛ تاریخ کوتاه نقاشی اسلامی، لاهور، ۱۹۳۶م.

I. پیش‌گفتار

۹	شرح حال مؤلف
۱۲	نگاهی به «کنز الاکتساب»
۱۴	رجال «کنز الاکتساب»
۲۰	نسخه‌های خطی «کنز الاکتساب»
۲۰	درباره دو پیوست

II. متن

۲۷	[خطبه آغازین]
	در خطاب زمین‌بوس حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد صاحبقران
۲۸	ثانی شاهجهان بادشاه غازی مشتمل به فخریه
۳۰	در سبب تألیف این رساله «کنز الاکتساب» گوید
	در بیان سؤال که از پیر دستگیر، عارف بی‌نظیر، در راه خدا دانی کامل و مکمل حضرت مرزا محمد
	فاضل - سلمه‌الله تعالی بقاءه - بر چهار قسم منقول است و احتراز از آن هر چار مقبول و ردّ سؤال
۳۱	جز به توکل میسر نگردد و آن را که توکل نباشد از کسب کردن چاره ندارد
	در بیان مذمت آنانی که از کسب و هنر طلب جاه و جلال دارند و خواهش مال و منال و نمی‌دانند
۳۲	که از کسب و هنر محض پناه‌گدایی است و گوشه‌توکل و خدا آگاهی
	در بیان سند گرفتن کسب مهرگنی و در شأن نزول و شرف و عزّت وی از بس که [از] مکاسب خواص
۳۳	انبیا است و پسند نموده اکابر اولیا
۳۴	معانی، فضایل ابویم میان عطاءالله - روح‌الله روحه و نور مرقد -
۳۵	در بیان اعتراض بر وسایل کسب و رجوع به جانب بخت
۳۶	در بیان قواعد خطّ که از جمله فرضیات پیشه مهرگنی است
۳۸	در بیان معرفت کاغذ
۳۸	در بیان معرفت قلم
۳۸	در بیان تراشیدن قلم
۳۹	ترکیب سیاهی مفرد

۳۹	ترکیب سیاهی مرکب
۳۹	در بیان ضوابط ترکیب مهر
۳۹	در بیان محسنات ترکیب مهر
۴۰	در بیان قواعد تحریر کردن
۴۰	در بیان خالی نمودن مهر
۴۱	در بیان اصلاح مهر
۴۱	در بیان قواعد راندن سُنبه و غیر آن
۴۲	در بیان حروف جلی را خفی کردن
۴۲	در بیان تیز کردن سُنبه
۴۳	در بیان ساختن سُنبه و آب دادن آن و معرفت فولاد
۴۳	در بیان عکس زدن از دوده چراغ
۴۴	در بیان عکس زدن از سیاهی
۴۴	در بیان ساختن مطلق مهر
۴۴	در بیان ترکیب هفت جوش
۴۵	در بیان کلیه لوازم مهر
۴۵	در بیان ضوابط کلیه مهر
۴۶	تضمین غزلیات خواجه حافظ
۵۱	در بیان زرنشان
۵۱	در بیان کوفت‌گری و ملمع
۵۲	در بیان زرگری
۵۴	خاتمه کتاب به طریق نصایح

III. پیوست‌ها

۵۷	پیوست یکم: اسامی مشاهیر مهرکنان و حکاکان شبه قاره / در شبه قاره
۶۱	پیوست دوم: گزیده مقالات فارسی وارد در زمینه مهر و مهرکشی و مهرهای تاریخی

IV. نمایه‌ها

۶۷	واژگان
۷۱	کسان
۷۲	جای‌ها
۷۲	کتاب‌ها

پیش‌گفتار

I. شرح حال مؤلف

تا آنجایی که اطلاع داریم رساله کتز الاکتساب یگانه اثریست که در فن مهرکُتی به زبان فارسی تألیف شده و به‌ما رسیده است. مؤلف آن سراینده‌ای است با تخلص «رحمتی»^۱ که در روزگار شاه‌جهان پادشاه (حک: ۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ / ۱۶۲۸ - ۱۶۵۹م) در شبه قاره و احتمالاً در دهلی می‌زیست و این رساله را در ۱۰۵۷ / ۱۶۴۷م تألیف کرده و بر آن کتز الاکتساب نام گذارد.

نام او شد خوانده کتز الاکتساب پیش‌دانیان ز طبع بی‌نظیر
الف و خمین سبع تاریخش زمن از سر هجرت شمار خود بگیر^۲

پدر مؤلف میان^۳ عطاءالله، خود از مهرکنان و خطاطان و نقاشان ماهر بود و اختراعاتی در فن مهرکُتی کرده بود. پیش از او در مهر از نقوش «بیل» استفاده می‌شد، ولی او نقشی «بوته» را مطرح کرد. اگرچه قبل از او ملاحسین نقشی دهلوی (← دنباله مقدمه) نقشی مهر را وضع کرده بود، اما میان عطاءالله بر زینت آن افزود و مخصوصاً گل‌های بی‌طناب را به‌شیوه نوین زینت بخشی نقشی مهر کرد.

قدوة فاضلان کار آگاه تاج اهل هنر عطاءالله
واضع رسم‌های مهرکُتی مبدع طرز نقش‌ها دل‌خواه
کرده گل‌های بی‌طناب روان خاصه این وضع اوست بی‌اکراه

^۱ اطلاعات ما درباره رحمتی مؤلف و سراینده کتز الاکتساب منحصر به همین رساله است و در هیچ منبع دیگری نام و نشانی از او یافته نشد. شاعری با همین تخلص - رحمتی تبریزی - را می‌شناسیم که خطوط ثلث و نسخ را خوب می‌نوشت و دیوانی قریب به هفت / هشت هزار بیت ترتیب داده بود. صاحب تذکرة عرفات هماننقین (خطی) او را در ۱۰۱۵ / ۱۶۰۶م در حین عزیمت هند، در شیراز دیده بود. بعدها رحمتی تبریزی در ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶م در آگره درگذشت. رک: کاروان هند، تألیف احمد گلچین معانی (تهران، ۱۳۶۹)، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۲۸. و از متأخران کُتور شکم راج متخلص به «رحمتی» خلف کُتور هیرا لال متخلص به «ضمیر» متوطن عظیم آباد است که در نظم و نثر صاحب استعداد بود. رک: منبع گلشن، تألیف علی حسن خان (بهوپال، ۱۲۹۵هـ)، ص ۱۷۳.

^۲ کتز الاکتساب، خطی، نسخه د، برگ 4b.

^۳ کلمه میان پیشوندی برای احترام، معمول در شبه قاره است. تقریباً معادل القاب همچون حضرت و شیخ و غیره.

حُسْنِ نقاشی و خط او را کیست سازد چو او به روی فواه
تازه گل‌ها به طرزِ نو بر کرد نقشِ مانی که پیش اوست تباه^۴

رحمتی مرید عارفی به نام میرزا محمدفاضل بود که در حین سرودنِ این رساله یعنی ۱۰۵۷/۱۶۴۷م به قید حیات بوده است. رحمتی دایم در خدمتِ او حاضر می‌بود و در محضر او از طریق سؤال و جواب نکات عرفانی در می‌یافت. میرزا محمدفاضل فرزندی به نام نورمحمد داشت که او نیز صاحبِ علم و دانش بود و رحمتی این رساله را برای تربیت و آموزش هنر به او - که موجب کسبِ رزق حلال باشد - تألیف کرده است.^۵

رحمتی سراینده‌ای سنیّی مذهب و عارف مشرب است و هنر را توأم با ارزش‌های اخلاقی و معنوی می‌پذیرد. او هنر مَهْرگَنی را از پدرش به ارث برد و در آن مهارت به دست آورد. هر چند در ابیات زیر تعلّی شاعرانه به خرج داده شده، اما به مهارت او در مَهْرگَنی اشارات واضح دارد:

منم که نقش طرازی من چو نقشِ قضاست به هر نگین که رسد دستِ من یدِ بیضاست
ز نوکِ خامه من می‌چکد مه و خورشید ز بس که بر سر او عینِ فیض من بیناست
زهی تجلّی دستم که کارنامه من چو آفتاب به شرق از یدِ جهان پیداست
به حیرت اُفتی اگر زرنشانِ من بینی که گلشنِ زر و آراسته چمن زطلاست^۶

ابیات پیش گفته از تشبیب قصیده‌ای برگرفته شده که رحمتی در مدح شاه جهان سروده است. در گریز همان قصیده او اصطلاحاتِ علم نجوم را نیز به کار برده است که وقوف او به احکام نجوم را می‌رساند. در بخشی از رساله، مؤلف به مسائل قواعد خط، معرفت کاغذ، معرفت قلم، تراشیدن قلم و ترکیب سیاهی نیز پرداخته است که اطلاعات او به آداب خط و خوشنویسی را اثبات می‌کند. چون سراینده دانستنِ قواعد خط را از جمله فرضیاتِ پیشه مَهْرگَنی می‌داند^۷ چگونه ممکن است که او خود خطّاط نباشد؟

^۴ کنز الاکتساب، برگ 7a، 7b.

^۵ همانجا، برگ 4a، 4b. درباره میرزا محمدفاضل پیش از این دانسته نیست. در عصر شاه جهان مولانا محمدفاضل بدخشی را می‌شناسیم که «مولویت وی بر کمال است و از درویشی و صحبت درویشان بهره عظیم دارد. از مردانِ مولانا خواجگی امکانگی است و نبیره خواجه محمد [باقی] نقشبندی اویسی. و گویند اجازه و رخصت ارشاد نیز دارد لیکن خود را در لباس درویشان می‌دارد.» طبقات شاهجهانی (طبقه عاشره)، تألیف محمدصادق کشمیری همدانی، به تصحیح محمداسلم خان (دهلی، ۱۹۹۰)، ص ۳۵-۳۶. ^۶ کنز الاکتساب، برگ 2b.

^۷ همانجا، برگ 9a.

آن که با کار مَهر شد هم سر خط نوشتن بدو بود درخور
مشق خط آن چنان بیاید کرد که شود کارِ او همه چون زر

رحمتی چهار تن از هنروران عصر جهانگیر و شاه جهان: عطاءالله مهرکن (شاگرد علی احمد دهلوی)، خلیل الله مهرکن، عبدالله مهرکن و بی‌دل خان (← دنباله مقدمه) را نام برده است و خود را شاگرد آنان گفته است:

«رحمتی از جمله شاگردان ایشان آمده»^۸

به یقین و وثوق معلوم نیست که وی در این مصراع شاگردی خود را برای ادای احترام استادان و ابراز شکسته نفسی خود اظهار داشته است یا واقعاً از محضر آنان کسبِ هنر کرده است؟ رحمتی، مثل دیگر هنرمندان و مهرکنانِ عصر خود، در کنار کسب و هنر به فقر و تصوف نیز گرایش داشت. مرید بودنِ او به خدمتِ میرزا محمد فاضل را در سطور بالا ذکر کرده‌ایم. ارادتِ معنوی او به خواجه حافظ شیرازی و تقلید از غزلیات حافظ مُشعر بر عرفان دوستی و درویش‌مَنشی اوست. تضمینات او از اشعار حافظ شیرازی و عُرُفی شیرازی معلوم می‌دارد که ذوق شعر و سخن در طبع او راسخ بود. او در این رساله کوتاه به اصنافِ مختلف سخن از جمله قصیده، مثنوی، رباعی، غزل پرداخته است. شکوائیهٔ او «در بیان اعتراض بر وسایل کسب و رجوع به جانبِ بخت» را می‌توان به عنوان برترین نمونهٔ کلام منظوم او ارائه نمود. البته این قصیده‌ای است به تقلید از عرفی شیرازی:

دَمی که فوج هنر صف کشد به خونخواری	دلم به فقر دَهد منصبِ علمداری
خرابِ پیشۀ مُهرم که هر زمان بنهد	هزار شیوۀ مستی به طبع هشیاری
نگاه اهل مرصعِ گرسنه می‌ماند	که بعد مرگ نیاساید از جگر خواری
ولی تَلَطَّفِ نقاشِ دائماً باید	که فیضِ نامیه‌اش با جگر کند یاری
چنان به شهر دلم جنس زرگری بیش است	که بُلهوس نکند رغبتِ خریداری
ز خوش‌متاعی این زرنشان همی ترسم	که دست جنس ببندد کساد بازاری
در این زمان پی مینا برای خود چه دهم؟	جَوی ملال ز عمر ابد به بسیاری
نهال کوفت بروید ز خاکِ من هر دم	چو بعد مرگ به خاکِ من قدم بیفشاری
دلم فسرده ز حکاکِی است کز اثرش	رُود به دستِ خرابیِ عنانِ معماری
چنان به حالتِ نقاشی‌ام به آه و فغان	که تنگ حوصلگان بیقرار در زاری
ز دستِ غم که ره‌اند بدین هنرهایم؟	که گشته‌اند مرا موجبِ نگویناری ^۹

^۸ همانجا، برگ 7a.

^۹ همانجا، برگ 7b، 8a.

او در تغزل نیز دستی داشته است و غزل‌هایی در فضای هنرهای پیوسته مهرکنی سروده است. آنجا که می‌گوید:

ساکن کوچۀ زرگر سوی گلزار نشد	ای که او مَسِّ هنر گشته و هشیار نشد
هر که بی مهر لبِ لعلِ بتان را بوسید	کامِ دل حاصل از آن لعلِ شکر بار نشد
چشمِ مخمور هنر دیده کسی رفت به خواب	بعد از آن خوابِ خوش خویش به بیدار نشد
هر که نظارهٔ رخسارهٔ مینا بنمود	کس چو من والۀ آن عارض و رخسار نشد
آن چنان «رحمتی» از کوفت نمودم هجران	کز دلم آرزوی حسرت دیدار نشد ^{۱۰}

II. نگاهی به «کنز الاکساب»

برخلاف منظومه‌های تک‌موضوعی فارسی که معمولاً در یک وزن و یک هیأت سروده شده‌اند، کنز الاکساب از قطعات اشعار به اصناف و اوزان مختلف تشکیل یافته است. چنان که در این رسالهٔ منظوم ۴۹۶ بیت از قصیده، قطعه، رباعی، مثنوی و غزل آمده است. هر قطعهٔ شعر در موضوع خود کامل سروده شده است.

بر طبق شیوهٔ ثابت، رساله با حمد و ثنّت آغاز می‌شود (2a, 1b) آنگاه سراینده به مدح پادشاه عصر می‌پردازد و از عدل و انصاف او توصیف می‌کند (3a, 2b). قبل ازین که به موضوع اصلی وارد شود، به فضیلت توکل و کسب و هنر تأکید دارد و کسانی را ذمّ کرده که کسب و هنر را مایهٔ طلب جاه و جلال می‌دارند (5b, 5a). به نظر او آدمی که صبور و قانع نباشد دست به گدایی می‌زند یا دزدی می‌کند (4b) و کسب و هنر محض پناه‌گدایی است (5b). سپس در قصیدهٔ شکوائیه تصویری بسیار روشن از عصر خود ارائه داده است؛ در عصری که ناکسان دادِ هنر می‌دادند و دماغ اهل هنر پُر از شر بود (5b). آنگاه سراینده به فضیلت هنر مهرکنی و استادان عصر یاد می‌نماید (7b, 6a) و موضوع اصلی رساله را با تمام لوازمات آن مطرح می‌کند که نخستین آنها دانستن قواعد خط است (9a). او یکایک مشقِ خطِ حروف الفبا را شرح داده است. چون برای نمایش هنر خط کاغذ خوب لازم است، او اقسام کاغذ را نیز بیان کرده است (11a). شناخت قلم و تراشیدن قلم و ترکیب سیاهی (مرکّب / جوهر) دو لازمهٔ دیگر مهرکنی است که سراینده به اختصار به توضیح آنها پرداخته و گفته است که چون یک مهرکن در این مقدمات مهارت به دست آورد، آن وقت می‌تواند مهری ترکیب کند.

تخصّص و اطلاعات دقیق سراینده در هنر مهرگنی از قطعات مختلف اشعار او جلوه می‌نماید. او در این اشعار ضوابط ترکیب مهر، محسنات ترکیب مهر، قواعد تحریر کردنی مهر، خالی نمودن مهر، اصلاح مهر، قواعد سنبه راندن، ریز کردن حروف دُرشت را بیان کرده است. یکی از ابزارهای لازم مهرگنی سنبه است. سراینده به چگونگی تیز کردن و ساختن و آب دادن آن پرداخته و حتی شناسایی فولادی نیز کرده که از آن می‌توان سنبه اعلی ساخت (13a تا 15a). بسیار جالب است که سراینده در این مورد نظرهای تخصصی را اظهار داشته است و سفارش‌های لازم به آهن‌گر و سنبه‌ساز کرده که با چه روشی می‌توان بهترین سنبه را ساخت. سراینده به چند مسئله دیگر نیز در پیرامون مهرگنی پرداخته است هم‌چون: عکس زدن از دوده چراغ بر مهر و عکس زدن از سیاهی و ساختن مطلق مهر (15b, 15a).

رحمتی مثل یک باحث وارد و متخصص فن، در آخر رساله، نتیجه‌گیری کرده و کلیه لوازم و ضوابط مهر را در ۱۷ بیت خلاصه کرده است. به نظر او یک مهرگن حرفه‌ای باید خطاط هفت قلم، تکسیردان، نجومی، واقف علم اعداد و هندسه، شاعر بی‌طمع، صاحب عزّت و جاه و متدین باشد. او ضوابط کلیه مهر را در پنج فن احاطه کرده است: خوشنویسی (اصلی کار)، نقاشی (مدار کار)، شاعری (دُرکار)، زرگری، کنده‌کاری (برای جلب توجه خریدار) (16a). چون هنر مهرگنی ملزوم با پادشاهان است مهرگن باید پنج چیز را رعایت کند: ترکیب مهر که مدار زینت آن است، خط نیکو و درشت، عمق و شفافیت.

در بخش نهایی رساله، سراینده ابتکاری به خرج داده و ۱۸ غزل از نوعی تضمین غزلیات خواجه حافظ شیرازی سروده است. ویژگی غزلیات در آن است که همه در مضمون مهر و مهرگنی، زرگری، منبت‌کاری، زرنشانی و ملمع‌کاری است ولی فضای تغزل و سبک حافظ در آنها حفظ شده است (15b تا 21b). البته از میان ۱۸ غزل که به قول رحمتی تضمین (ولی در واقع تقلید) غزلیات حافظ است، فقط ۹ غزل در دیوان حافظ (به تصحیح قزوینی و غنی) به دست آمده که قافیه و ردیف و وزن غزلیات رحمتی با آنها یکی است و بقیه ۹ غزل دارای چنین هم‌آهنگی نبوده است. به احتمال آن که رحمتی نسخه‌ای از دیوان حافظ متداول شبه‌قاره در دست داشته، به چاپ‌های / نسخه‌های شبه‌قاره مراجعه شد، به ویژه نسخه‌ای که به عنوان «نسخه شاهان مغلیه» از سوی کتابخانه عمومی شرقشناسی خدابخش، (پته، ۱۹۹۲م) منتشر شده است و نزدیک به عصر مؤلف بوده و گمان می‌کردیم که پادشاهان تیموری همان نسخه را در قلمرو خود رایج کرده باشند، اما در آن نسخه نیز به جز ۹ غزل، بقیه غزلیات به دست نیامده است.

بر طریق معهود روش تألیف کتب، رساله کنزالاكتساب نیز به پند و نصیحت ختم شده است (21b). سراینده در آن به یک مبتدی و شاگرد توصیه‌های لازم می‌کند که مهمترین آنها خدمت استاد است.

III. رجال «کنز الاکتساب»

رحمتی در کنز الاکتساب از چند تن هنرمند نام برده است که برخی از آنان کاملاً شناخته شده‌اند و برخی دیگر بر ما مجهول‌اند. ما هر یکی از آنان را به ترتیب تاریخی و زمانی می‌آوریم. نخست نظر رحمتی را دربارهٔ آنان در رساله درج می‌کنیم و سپس از منابع دیگر نقل قول خواهیم کرد.

۱. ملا حسین «نقشی» دهلوی (درگذشته ۱۴ جمادی‌الثانی ۹۸۸)

رحمتی در ضمن ذکر علی احمد مهرکن، از پدر او نقشی به نیکی یاد کرده و می‌گوید که او استاد شاهزاده سلیم - که بعداً با لقب جهانگیر تخت‌نشین شد - بود. از وی فضیلت را نشان است. مردی درویش به او هنر مهرکنی یاد داده بود. او خود نیز مرد فقیر سیرت و فارغ از کسب و هنر بود. نقشی مهر در عالم از او رواج یافت و خطاب او «نقشی» بود.^{۱۱}

شرح حال نقشی در کتب تاریخ و تذکره نیز وارد است. چنانکه:

الف) ملا عبدالقادر بداونی (درگذشته ۱۰۲۴هـ) در ضمن ترجمهٔ پسرش علی احمد گوید: «وَلَدَ مولانا حسین نقشی دهلوی است... پدر و پسر هر دو این فن را به کرسی نشاندند و در گذرانیده‌اند».^{۱۲}

ب) محمدصادق دهلوی کشمیری همدانی (زنده در ۱۰۲۳هـ) گوید: «شیخ حسین نقشی - قدس سره - از فضایل صوری و کمالات معنوی نصیب کُلّی داشت و مشایخ بسیار را ملازمت نموده و خدمت کرده و فایده‌ها گرفته. در شیوهٔ مهرکنی عظیم‌المثل بود. هر شاگردی که پیش او خواند به دولت صوری و معنوی رسید. در سنهٔ ثمان و ثمانین و تسعمائنه [۹۸۸] به تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی وفات یافت. بعضی از فضایل وقت در تاریخ وفاتش گفته:

قطب عالم، شیخ دین پرور حسین	آن که بود از فضل مخدوم دیار
اصفیا را از جمالش آبروی	اولیا را از وجودش افتخار
علم او همدوش تشریف عمل	فعل او همدست حکم کردگار
چون برفت آن عنصر قدسی صفات	سوی جنت زین جهان بی مدار
شد یکی تاریخ «شیخ الاولیا» ۹۸۸	گشت دیگری «مقتدای روزگار» ۹۸۸

و از وی فرزندان ماندند، از آن جمله شیخ علی احمد...».^{۱۳}

^{۱۱} کنز الاکتساب، برگ 6b.

^{۱۲} منتخب‌التواریخ، به تصحیح مولوی احمد علی، به کوشش توفیق ه. شُبْحانی (تهران، ۱۳۷۹)، ج ۱، ص ۲۳۸.

^{۱۳} کلمات‌الصادقین، به تصحیح محمد سلیم اختر (لاهور / اسلام آباد، ۱۹۸۸)، ص ۱۴۴.

ج) سید علی حسن خان (زنده در ۱۲۹۵ هـ) گوید: «نقشی، مولانا حسین دهلوی، در عرفای عهد و کملائی عصر معدود و ملا علی احمد مهرکن فرزند رشید وی بود. هر یکی ازین هر دو در سخن سنجی از اقران و امثال برگذشت ... [او راست].

شکر خدا که عمر عزیزم تلف نشد در یاد زلف و روی تو شد صبح و شام ما

* * *

گفتم از قطع نظر کوتاه کنم سودای زلف چشم حیرت حلقه دیگر برین زنجیر شد»^{۱۴}
تقی الدین اوحدی نیز در تذکره عرفات العاشقین مختصری شرح حال نقشی را آورده است.

۲. ملا علی احمد «نشانی» دهلوی (درگذشته ۱۲ محرم ۱۰۱۹)

رحمتی از او به عنوان «سرتاج مهر» در عصر خود یاد کرده و می گوید: «اگرچه او صاحب عزّ و جاه و مال بود، ولی زندگانی فقر مآبانه را ترجیح داده بود. نزد شاهنشاه [اکبر] کار مهر می کرد، اما بر وی حالت درویشی چیره بود. در حالت سماع (قوالی) در مجلس شاه [جهانگیر] جان از دست داد. از این واقعه رسم سماع در ملک (هند) بار دیگر احیاء شد».^{۱۵}

علی احمد از معروف ترین و بنام ترین مهرکنان دربار اکبر (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ هـ/ ۱۵۵۶-۱۶۰۵ م) و جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۰۵-۱۶۲۸ م) بود. شرح حال او در تمام منابع مهم تاریخی عصر تیموریان هند آمده است؛ هم چون: منتخب التواریخ، تألیف ملا عبدالقادر بدائونی (تهران، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۴۵)؛ آئین اکبری، تألیف ابوالفضل علامی (مطبع نول کشور، لکهنو، ۱۸۶۹، ج ۱، ص ۵۱-۵۲)؛ طبقات اکبری، تألیف نظام الدین احمد هروی (کلکته، ج ۲، ص ۵۱)؛ توزک جهانگیری، تألیف نورالدین محمد جهانگیر (مطبع نول کشور، لکهنو، ص ۸۲-۸۳)، طبقات شاهجهانی، تألیف محمدصادق کشمیری دهلوی (طبقة ناسعه، دهلوی، ۱۹۹۳، ص ۷۶-۸۰). چون علی احمد حالات درویشانه و شاعرانه نیز داشت در تذکره های صوفیان و شاعران نیز شرح حال او آمده است، هم چون: نسخه زیبای جهانگیر، تألیف مطربی سمرقندی (قم، ۱۳۷۷، ص ۳۰۰) که مؤلف می گوید: تصویر واقعه جان دادن ملا علی احمد را برای العین مشاهده کرده است؛ هفت اقلیم، تألیف احمد امین رازی (تهران، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۰۰)؛ تذکره میخانه، تألیف ملا عبدالنبی قزوینی (تهران، ۱۳۶۷، ص ۸۵۷-۸۶۲ با حواشی عالمانه گلچین معانی)، کلمات الصادقین، تألیف محمدصادق کشمیری دهلوی (لاهور، ۱۹۸۸، ص ۱۴۴-۱۴۵)؛ ریاض الشعراء، تألیف علی

^{۱۴} صبح گلشن (بهوبال، ۱۲۹۵)، ص ۵۳۶.

به نقل از حاشیه تذکر میخانه، تألیف عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، به اهتمام احمد گلچین معانی (تهران، ۱۳۶۷)، ص ۸۵۷.

^{۱۵} کنز الاکساب، برگ 6b.

قلی خان واله داغستانی (رام پور، ۲۰۰۱، ص ۷۱۲-۷۱۳)؛ نتایج الافکار، تألیف محمد قدرت‌الله گویاموی (یمینی، ۱۳۳۶ش، ص ۷۱۱-۷۱۲)، مقاله احمد گلچین معانی به عنوان «نشانی دهلوی، ملا علی احمد مهرکن» در مجله هنر و مردم (تهران، ش ۱۹۳، آبان ۱۳۵۸، ص ۲۹-۳۵) که از نسخه خطی کلیات نظم و نثر نشانی دهلوی، در ۱۸۰ صفحه، محفوظ در مجموعه نسخه‌های خطی مرحوم عبدالحسین بیات، تهران نیز نشانی داده است.^{۱۶}

ما در اینجا از دو منبع تازه به دست آمده که تا به حال به آنها اعتنایی نشده و در جایی استناد نگردیده است، درباره علی احمد مهرکن نقل قول می‌کنیم. هر دو مأخذ به عصر علی احمد نزدیک تر است.

الف) عبدالستار بن قاسم لاهوری روزنامه‌نویس دربار جهانگیر بود. او واقعه جان دادن ملا علی احمد در مجلس شاه جهانگیر را از زبانی جهانگیر شنیده و بدین عبارت نوشته است:

«به تاریخ چهاردهم محرم، شب چهارشنبه، هزار [و] بیست، ششم سال از جلوس اقدس که بر جهان و جهانیان فرخنده باد، دولت آستان بوس روی داد. زبان به دعا و پیشانی بخت به سجده درگاه افروخته و سبز گردید. عرایض امرای کشمیر می‌خواندند. دیانت‌خان معروض داشت که در زمانی حضرت عرش آستانی، که روحش جاودان شاد باد، در میان محمدقلی ترکمان و شاه بیگ مستوفی نزاع شد. محمدقلی شاه بیگ را «رافضی» گفت. چون این سخن به سمع اقدس حضرت عرش آستانی رسید، فرمودند که محمدقلی بسیار بد کرده که او را «رافضی» گفته است. بنده‌های ما همه دین ما و مذهب ما دارند. و هم معروض داشت که حضرت سلامت مولانا علی احمد بسیار به اخلاص کسی بود. و این غزل او را در ملازمه اقدس خواند:

دین من دین پادشاه منست راست گویم خدا گواه منست

بر زبان مبارک رفت که ملا علی احمد خوب کسی بود. از برکت اخلاص و اعتقاد که سرمایه سعادت‌های دینی و دنیوی است چه طور از عالم رفت؟ در چه وقت؟ در چه جای؟ به چه روش؟ بر سر کدام حرف؟ باز فرمودند: بر حکایت سلطان‌المشایخ شیخ نظام‌الدین محمد

^{۱۶} برای نشانی این نسخه خطی نیز رک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی، ج ۳ (تهران، ۱۳۵۰)، ص ۱۸۹۶، ۲۵۷۳، مرحوم گلچین معانی در طی مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «مهر و نقش مهر» چاپ شده در مجله هنر و مردم، (تهران)، شماره ۱۹۱-۱۹۲ (۱۳۵۷)، ص ۶۳ این دو بیت ملا علی احمد را درباره مهر آورده است:

خاتم ختم تو بشکسته نگین‌های قدیم طرح نقش تازه و نو در نشان انداخته



زیر نگین من شده روی زمین تمام من چون نگین به دور گریبان سر اندرم

بداونی خدای تعالی او را ازین جهان بُرد. قصّه رفتن او از عجایب و غرایب روزگار است. مولانا علی احمد از گروه بنی اسرائیل از ساکنان دارالخلافت دهللی است. پدر او ملا حسین نقشی مرد آگاه درویش باطن بود. چند گاه در خدمت حضرت عرش آستانی [جلال الدین محمد اکبر] - که روحش جاودان شاد باد - به تعلیم شاهزاده‌های کامگار سرافراز بود. از این جهت پادشاه قدر دان مولانا مذکور را «خلیفه» می‌فرمودند و عنایت و عزّت خاص درباره او می‌نمودند.

باری در شب پنجشنبه به تاریخ فلان [۱۲ محرم ۱۰۱۹] ساعتی از شب گذشته مجلس سماع شد. یکی از درویش صورتان که خود را «سید» می‌گفت، در نظر اقدس نزدیک تخت به تقلید سماع می‌کرد و قوالان دهللی سرود می‌گفتند و این بیت [۱] میرخسرو که:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی
میانخانه^{۱۷} سرود بود. بر زبان مبارک رفت: «می‌گویند که یک مصراع این بیت از شیخ نظام الدین است و مصراع دوم از [۱] میرخسرو. تقریب این چه بوده باشد؟» ملا علی احمد پیش آمده معروض داشت که حضرت سلامت! من از پدر خود شنیده‌ام که روزی شیخ نظام الدین کلاهی بر گوشه سر نهاده در کنار آب جون، بر پشت بام خانه تماشای عبادت و پرستش هندوان می‌کردند. که بسیار هجوم بود. در این اثناء [۱] میرخسرو ظاهر می‌شود و شیخ التفات به ایشان کرده می‌فرمایند که این هجوم را می‌بینی؟ و این مصراع بر زبان ایشان می‌گذرد:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی

[۱] میر در ساعت بی فکر، از روی نیازمندی مصراع دوم را می‌خواند که:

من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

همین که ملا بیت را در ملازمت اقدس معروض می‌دارد و کلمه «بر سمت کج کلاهی» بر زبان او می‌آید، حال او دیگرگون می‌شود و بی‌خودانه در پیش تخت می‌افتد. از مشاهده این طور چیزی عجیب به اضطراب تمام از تخت برخاسته سراپا رحمت بر سر او فرود می‌آیند و بیشتری از حاضران محفل مقدس را گمان می‌شود که مگر این حادثه صرع است. حکیمان حاذق و طبیبان دانا که در خدمت حاضر بودند در پی تحقیق این معامله غریب و دیدن نبض و علاج شده، هر چند دست و پا زدند، باز نیامد. افتادن همان بود و جان به جان آفرین

^{۱۷} «میانخانه» به اصطلاح امروزی فارسی زبانان ایران «برگردان» گویند. رک: حاشیه تذکره میخانه، ص ۸۵۸.

سپردن همان. چون یک گونه حرارتی در بدن بود، گمانِ حیات می‌بردند، اما او رفته بود. و از مجلس بی‌جان برداشته به خانه‌اش بردند. سید احمد قادری میرعدل و دیگر مردم عیان را فرمان شد که بر جنازه او حاضر شده، مراسم آن وقت به جای آرند و زر فراوان به جهت کفن و گور کردن او به فرزندان فرستادند و حکم شد که نعش او را به دهلی برده در مقبره پدران او سپارند.

هرکه بود حیران و مدهوش می‌گفت که هرگز دیده و شنوده نشده است که در مجلس عالیّه این طور پادشاهی بزرگ، این چنین قصه رو می‌داده باشد و نه در کتب تاریخ خوانده شده است. نیمی از شب گذشته، مجلسیان نوبت را چون دولت آستان‌بوس میسر شد، زبان به دعا و ثنای آن حضرت [جهانگیر] تازه و سبز گردید. بر زبان مبارک رفت که عبدالستار! در این قضیه عجیب که امشب روی داد، حاضر بودی؟ عرض کردم که حاضر بودم. هم معروض داشتم که حضرت سلامت! عجیب چیزی مشاهده شده. فرمودند که از عجیب عجیب‌تر. باز فرمودند که این طور مُردن را چه می‌گویند؟ عرض کردم که حضرت سلامت! نیک ذات و خیراندیش بود، در اخلاص کامل. خدای تعالی رحیم است و کریم. فرمودند که در چه جا و چه وقت که احوال شیخ نظام اولیاء معروض می‌داشت، خدای تعالی او را بُرد. و فضایل او را مکرر می‌شمردند و افسوس می‌کردند.^{۱۸}

ب) مُنشی چَندرِ بهان متخلّص به «برهمن» لاهوری در تذکره تحفة الفصحاء که در ۱۰۶۸ هـ تألیف شده است، می‌گوید:

«اگر چه در عهد پادشاه آسمان جاه، خلیفه الرحمانی، جَنّت مکانی اهل سخن و ارباب طبع در اطراف و اکناف هندوستان بسیار بودند. اما جمعی که در محفل خُلد آیین راه داشتند از آن جُمله ملا علی احمد مُهرکن مرد صاحب حال بود و نشأ درویشی و بی‌تعلقی در سر داشت. دلیل کمال حال او آن که در حضور اشرفِ اعلا بر سر این مصراع از اشعار امیر خسرو دهلوی که مغنیان در سرود می‌خواندند: هر قوم راست ... الخ نعره زد و جان داد».^{۱۹}

۳. عطاء الله (شاگرد علی احمد)

رحمتی، در بیتی از عطاء الله مُهرکن به عنوان شاگرد علی احمد بلکه استاد او!! و فخر هنر و نکته‌دان یاد کرده است.^{۲۰} و در بیتی دیگر از خطِ مُهر او ستایش کرده است.^{۲۱}

^{۱۸} مجالس جهانگیری، به تصحیح عارف نوشاهی و معین نظامی، (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵)، ص ۱۸۶.

^{۱۹} تحفة الفصحاء، خطی، آرشیو ملی پاکستان، اسلام‌آباد، گنجینه مفتی، شماره: ادب 16، برگ ۳۵ ب.

^{۲۰} کنزالاکتساب، برگ 7a. ^{۲۱} کنزالاکتساب، برگ 16b.

پدرِ رحمتی نیز عطاءالله نام داشت و در مهرکُنی استاد بود. هر چند رحمتی در بیت مورد نظر به پدرش بودن اشاره نکرده و شرح حال پدر خود را در جای دیگر جداگانه آورده است، باز هم همنامی و همزمانی و همپیشگی این احتمال را به وجود می آورد که این دو نفر که در دو جای مختلف یاد شده اند، یکی باشد.

۴. خلیل الله و عبدالله

رحمتی، از این دو نفر به عنوان این که در کارِ سنگ (سنگ تراشی؟ مهر تراشی؟) بی نظیر بودند، یاد کرده است.^{۲۲} قیاس شود با شرف الدین عبدالله کاتب که در عصر شاه جهان به سنگ نویسی و مهر نویسی شهرت داشت.^{۲۳}

۵. بی بدل خان (سعیدای گیلانی) (زنده در ۱۰۵۷هـ)

رحمتی در سه بیت از «بی بدل خان» (بدون ضبط نام اصلی او) مدح کرده و می گوید که: او در حال حاضر نورِ جانِ زرگران است و برخلاف سایر هنرمندان عصر که رسمِ فقیری اختیار کرده بودند، صاحب شوکت و حشمت است و جمله زرگران در حمایت او از رنج و بلا فارغاند و در سایه امن و امان او زندگی می کنند.^{۲۴}

سعیدای گیلانی ملقب به «بی بدل خان» در هنرهای حکاکی، خطاطی و جواهرشناسی عدیل نداشته و در زمان جهانگیر و شاه جهان به داروغگی زرگرخانه شاهی منسوب بوده و تختِ مرصع شاه جهانی معروف به تخت طاووس در مدت هفت سال به سرپرستی وی ساخته شد. شاه جهان در ۱۰۴۴هـ بر تخت طاووس جلوس کرد. او ماده تاریخ گو و شاعر نیز بود.^{۲۵}

۶. خسرو، حسن، علی

رحمتی در بیتهایی از این سه نفر یکجا تعریف کرده است که ظاهراً در زرنشانی مهارت داشتند.^{۲۶} هویت این سه نفر مشخص نشد.

^{۲۲} همانجا برگ 7a، 16b که از خطِ سنگ عبدالله نیز ستایش شده است.

^{۲۳} سرگذشت خط نستعلیق، تألیف محمد عبدالله چغتائی (لاهور، ۱۹۷۰)، ص ۱۹۲.

^{۲۴} کنز الاکتساب، برگ 7a.

^{۲۵} شرح حال سعیدای گیلانی، مخاطب به بی بدل خان در متون تاریخی هم چون جهانگیرنامه (ص ۱۵۳، ۲۷۲)، بسادشاهنامه

(ج ۲، ص ۷۹، ۸۹-۹۲)، شاه جهان نامه (ج ۲، ص ۲۱۱؛ ج ۳، ص ۴۱۸-۴۲۰) و مآثر الامراء و غیره آمده است. نیز رک:

تذکره شعرائ کشمیر، تألیف سید حسام الدین راشدی، ج ۱ (کراچی، ۱۹۶۷)، ص ۳۵۴-۳۷۴؛ کاروان هند، ج ۱،

ص ۵۵۸-۵۶۰ و مجالس جهانگیری ص ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۵۰.

^{۲۶} کنز الاکتساب، برگ 20a.

IV. نسخه‌های خطی «کنز الکتساب»

از کنز الکتساب دو نسخه خطی شناسایی شده است. هر دو نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور (پاکستان) نگهداری می‌شود.

۱. نسخه «د»: در مخزن عمومی (General Collection)، شماره ۹۰۲۶، به خط نستعلیق، بی‌تاریخ، ۲۲ برگ. چون این نسخه جامع‌تر از نسخه «ش» بوده، اساس قرار گرفته است. در دسامبر ۲۰۰۲ در حین فهرست‌برداری نسخه‌های مخزن عمومی دانشگاه پنجاب به این نسخه رسیدگی شد و اولین بار به وسیله راقم این سطور در اینجا معرفی می‌شود. املاي نسخه اساس «د» مطابق املاي رایج در شبه‌قاره است و با املاي رایج در ایران در مورد بعضی کلمات فرق دارد، مانند: پرکار (س ۳) به جای پرگار، بادشاه (س ۴۳، ۱۳۴، ۴۱۲) به جای پادشاه. البته در یک مورد در نسخه پادشاه هم آمده است (س ۸۸) و کشود (س ۱۵۷) به جای گشود. ما املاي نسخه «د» را رعایت کرده‌ایم.

۲. نسخه «ش»: در گنجینه شیرانی، شماره ۵۲۹۱/۲۲۸۴، به خط نستعلیق طلبگی، بدون ترقیمه و تاریخ، با مهر قدرت‌الله مورخ ۱۱۱۳ هـ در خاتمه، ۱۲ برگ.^{۲۷} در این نسخه برخی فصل‌ها و ابیات در مقایسه با نسخه «د» دیده نمی‌شود و در برخی سرفصل‌ها نیز با نسخه «د» اختلاف دارد.

V. درباره دو پیوست

در پایان رساله دو پیوست دارد. پیوست یکم اسامی ۱۸ تن از مهرکنان و حکاکانی است که در قرن‌های ۱۰-۱۳ هـ در شبه‌قاره بوده‌اند. در هنگام بررسی منابع متوجه شدیم که در برخی خانواده‌های لاهور فی‌المهرکنی نسل در نسل وجود داشته است ولی ما امروز از شرح حال همه مهرکنان یک خانواده بی‌خبر هستیم. در این نامواره مهرکنان نخستین بار است که شرح حال حافظ احسن‌الله مهرکن لاهوری (زنده در ۱۲۲۶ هـ) و استادش غلام فرید مهرکن لاهوری (زنده در ۱۲۱۳ هـ) بررسی و ارائه گردیده است. در پیوست دوم مشخصات ۳۶ مقاله فارسی و ۱۳ مقاله اردو در زمینه مهر و مهرهای تاریخی گردآمده است و از مقاله‌ها و کتاب‌هایی که به دیگر زبان‌ها به‌ویژه انگلیسی چاپ شده است، صرف‌نظر شده است. اذعان داریم که هر دو فهرست مذکور به هیچ وجه در نوع خود بسنده و با کفایت نیست، ولی در واقع انگیزه‌ای است برای محققان نوپا که به میدان بیابند و تذکره جامع مهرکنان و کتابشناسی مشروح کتاب‌ها و مقاله‌هایی در زمینه مهر را فراهم کنند.

^{۲۷} فهرست مخطوطات شیرانی، تألیف محمد بشیر حسین (لاهور، ۱۹۷۳)، ج ۳، ص ۵۵۹. در فهرست نام کتاب به خطا «کنز الکتساب» چاپ شده است و این لغزش در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، تألیف احمد منزوی، ج ۴، (اسلام آباد، ۱۹۸۵)، ص ۲۵۲۹ نیز راه یافته است.

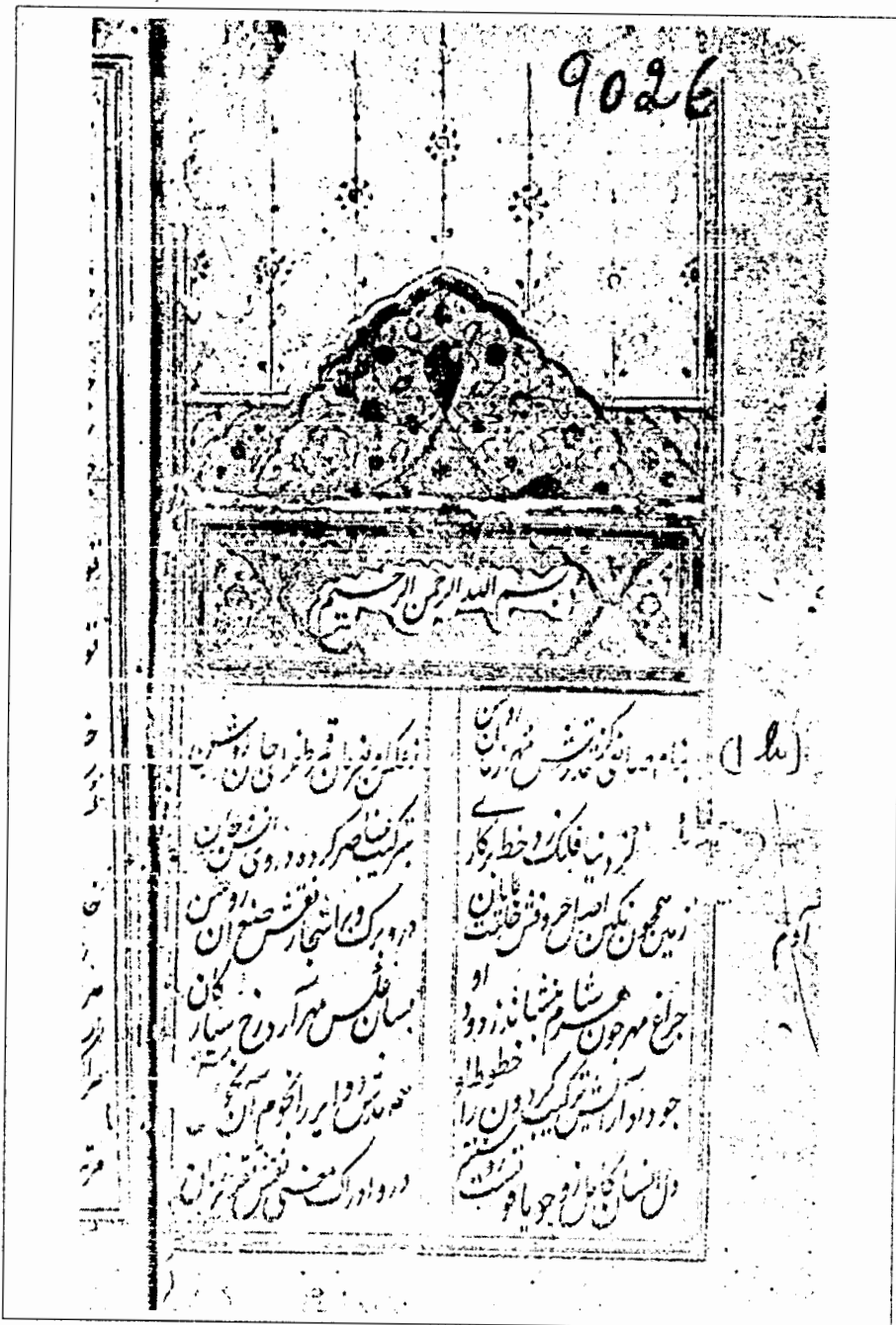
بنده در خاتمه به خدمت دوستانی که مرا در ارائه نمودن این اثر منحصر به فرد یاری‌های لازم را نموده‌اند، مراتب سپاس خود را اظهار می‌دارد. خانم اقصیٰ اُزور دانشجوی دورهٔ پیوستهٔ دانشوری و دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، لاهور که در این ایام به‌راهنماییِ پروفیسور دکتر معین نظامی به تحقیق و تتبع مشغول است، در آماده‌سازی این رساله یاور من بوده است. مرام و تیت من بر آن بوده که در کارهای مختصر تصحیح و مقابله دانشجویان با استعداد کشور به همکاری فراخوانده شوند و به مراحل تحقیق آشنایی داده شوند تا در امور پژوهش اعتماد به نفس کنند. خانم اقصیٰ اُزور امید فردای تحقیق ما است و در این کار جدیت و صلاحیت خود را نشان داده است. در ضمن سپاس از ایشان، موفقیت روزافزون ایشان از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم. دکتر معین نظامی - که خود شاعر خوش قریحهٔ زبانی فارسی هستند - علاوه بر یاری در خواندن متن که واقعاً مغشوش بوده، در تهیهٔ مواد برای پیشگفتار و پس‌گفتار (پیوست) نیز لطف فرموده‌اند.

در تیر - مرداد ۱۳۸۲ / جولای - اوت ۲۰۰۳ مشتاقانه به تهران رفته بودم. در آن سفر دستنویس این رساله همراه بود و به دوست گرامی آقای نادر مطلبی کاشانی، مدیر محترم مجلهٔ «نامهٔ بهارستان» نشان دادم. چون ایشان عنایت و التفات ویژه‌ای به نشر تحقیقات در حوزهٔ هنر کتاب‌آرایی و نسخه‌پردازی دارند و با نشر مجلهٔ وزین «نامهٔ بهارستان» در زمینهٔ مطالعات و تحقیقات نسخه‌های خطی دل همهٔ هنرپسندان و نسخه‌دوستان را برده‌اند، کنز الکتساب را نیز فوری برای نشر انتخاب فرمودند و در سلسلهٔ نشریات «نامهٔ بهارستان» قرار دادند که خود این سلسله زیر نظر ایشان فعال شده است. در همان سفر توفیق دیدار مجدد با دوست دانشمند و نسخه‌شناس جناب نجیب مایل‌هروی در مشهد رفیق شد و برخی معضلات این رساله را با ایشان مطرح کردم. ایشان با دراست و فراست خود که در حوزهٔ تصحیح متون و کتاب‌آرایی دارند، پاسخ‌های مثبت دادند و گره‌ها را گشودند. از لطف این سروران گرامی ممنون هستم.

عارف نوشاهی

۸ مهر ۱۳۸۲ = ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳

اسلام آباد - پاکستان



کنز الاکتساب

(رساله‌ای منظوم در فنِ مُهرکَنی و هنرهای وابسته)

- ۳ به نام صانعی کز قدرتش مهر زبان روشن
به گرد مرکز دنیا فلک زد خط پرکاری
زمین همچون نگین اصل حروفش خلقت آدم^۳
چراغ مهر چون هر شام بنشانند ز دود او
چو داد آرایش ترکیب گردون را خطوط او
دل انسان کامل زو چو یاقوت است روشن تر
چو بیت روز و شب کرده مسجع^۶ چون عجب نبود
تمامی صانع عالم به صنعت های او حیران
چو روی مهر روی دلستانان^۷ کرده روشن تر
چون نام او شود نقش نگین مر خاتم دل را
چو ترکیب جهان را کرده روشن از پیمبرها
تویی آن احمد مرسل که اندر دور فرمانت
تویی فرمان حق بر ما برای مغفرت پیدا
خدا از چار یارانت مکمل کرد^{۱۲} عالم را
کسی کو تابع ایشان به جان باشد عجب نبود
خداوندا به خاک پای ایشانم قبولم کن
هر آن کس را که آری بر شریعت زحمت او یارب
- ۱۲
۹
۶
۳
۱۸
- ز عکس او به فرمان قمر^۱ طغرای جان روشن
به ترکیب عناصر کرده در وی انس و جان روشن^۲
در او برگ و بر اشجار نقش صنع آن روشن
بسان عکس مهر آرد رخ سیارگان روشن
همه مدش دوایر را^۵ نجوم آن بخوان روشن
دروادراک معنی نقش تقریر زبان^۸ روشن
ردیف او بود کز مهر و مه پیدا چنان روشن [2a]
که چشم ما سلیمانی صفت زو دیده بان روشن
دو چشم و زلف و ابرو چون حروف و نقش آن روشن
شود از انجلاهی دل رخ او جاودان روشن
نخستین از محمد کرده^۹ عالم را نشان روشن
چو ترکیب ید قابل^{۱۰} زمین و آسمان روشن
که بر پشت زده مهر نبوت را^{۱۱} عیان روشن
به روی چار بالش^{۱۳} دین شده قایم ازان روشن
شود مقبول در فردا به روی مهرسان روشن
که باشد نامه های مغفرت از تو نهان روشن
سوی باغ ارم وی را ببری دامن کشان روشن

۱ ش: - قمر.

۲ کاتب نسخه «د» بعد ازین بیت کلمه «روشن» را که ردیف این بند است، ننوشته است.

۳ ش: پایان، و در متن «د» نیز «پایان» بوده که خط خورده و در حاشیه «آدم» نوشته است.

۴ ش: - دوایر را. ۵ ش: به آن.

۶ ش: میحا. ۷ ش: دلستانا.

۸ ش: کرد. ۹ ش: بدین قاید.

۱۰ د: - و. ۱۱ ش: در.

۱۲ ش: کرده. ۱۳ ش: پاکش.

- هر آن کس را که گیری راه از کفرش سوی دوزخ^{۱۵} که آرد سوی جنت نافته وی را عنان روشن
مرتّب در من از^{۱۶} عصیان مرکّب هست ترکیبم بود در صبح و شام این حالتّم اندر فغان روشن
تویی غفار از تو مغفرت امید عالم هست اگر از عالم زایشان شمار آور به جان روشن [2b]

در خطاب زمین بوس حضرت شاهنشاهی^{۱۶} ظلّ الهی

ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی مشتمل به فخریه

- ۲۴ منم که نقش طرازی من چو نقش قضاست به هر نگین که رسد دست من ید بیضاست
اگر به دیده تحقیق بنگری^{۱۷}، گویی که عینک دل و جان فضیلت فضلاست
صفا ی روی مدّ او چو مدّ هر نگاه [کذا] گشاده دایره چون طبع مردم داناست
۲۷ و گر زوی سوی نقش و نگار او، گویی چو خال و خطّ رخ دلبران همه زیباست
شکفته هر گل او تازه چون رخ جانان شکسته پیچ طنابش چو گیسوی رعنا^{۱۸} است
ز نوک خامه من می چکد مه و خورشید ز بس که بر سر او عین فیض من بیناست
۳۰ زهی تجلّی دستم که کارنامه من چو آفتاب به شرق از ید جهان پیداست
منم به کام روایی مُلک خسرو دهر چو مهر من بر منشور خسروان برجاست
به دور من شده اکسیر و کیمیا پیدا اگر چه پیش خرد^{۱۹} نام کیمیا عنقااست
۳۳ از این دگر چه بود کیمیا به پیش خرد که در معاوضه یکسان به مس زر^{۲۰} اعلاست
به حیرت اُفتی^{۲۱} اگر زر نشان من بینی که گلشن زر و آراسته چمن ز طلاست
زمین آهن و باغ طلا عجب کاری ست که در طراوت و^{۲۲} صافی چو جنت الماوی^{۲۳} است
۳۶ نهال او همه از آب چشم پرورده برش ز طبع چو خورشید پختگی آراست
زمین بنات نباتات را به مهد حدید به دست یاری فولاد کرده نشو و نما^{۲۴} است
۳۹ ز لطف دایه باد صباست بی منت ز جور دیو خزان زمانه بی پرواست
نگر به باغچه من به آهوی زرین نشست بر سر آب و دویده سوی گیاست
ولی ز خوردن و نوشیدن است فارغ بال چنان فرشته برون آمده ز حرص و هواست

[3a]

۱۲ ش: از رو کفرش سوی دورم. ۱۵ ش: - از.

۱۶ ش: شاهنشاه. ۱۷ ش: بندگی.

۱۸ د: در حاشیه: «چو زلف عنبر ساست». ازین پیداست که نسخه‌ای دیگر نیز مورد استفاده کاتب قرار گرفته بود.

۱۹ ش: خسرو. ۲۰ ش: همنش تراز.

۲۱ ش: افگنی. ۲۲ ش: - و.

۲۳ د: نشونما.

- ۲۲ نشسته شیر به نخجیر آهوان سرمست گرفته باز کلنگ طلا به چنگلی زر در این تأمل و ناخوردنش نه‌ای واقف شها توویی که دم تیغ عدل پرور تو به دور عدل تو شاهین چو مرغ خانه اگر^{۲۵} کسی به عهد تو از حادثات این گردون اجل شکستن پیمان جان و تن نکند زهی تردد آن همت توکز پس^{۲۸} جود سنان عدل تو آرد برون ز زلف بتان زحل به دلو خود از عین مهر گیرد آب حمایت^{۳۱} تو کند جای^{۳۳} اگر به سینه مهر بر آستانه عدل تو گر مقیم شود سر عدو به دُول گر قویست، باکی نیست عصای حاجب درگاه و حلقه در تو اگر به بارگهت چون الف قیامش نیست عروس^{۳۴} هند به تعقید درفشان ابرت ترا نسیم مجسم به کوه چهار ستون سپهر مشکین با یک هلال و شش خورشید شها به مدح تو طوطی نطق بس^{۳۷} لالست کسی که مدح تو خواند حضور هر بیمار شها به بارگهت من نه کاسم^{۳۸} تنها سخن به حالت من مظهر شرف شده است
- [3b] چو باز زر بر^{۲۴} سُرخابِ نقره بال گشاست نشسته بر سر حیرت چو هوشمند چراست که دور شاه جهان بادشاه عدل گراست زنده سمن خزان را ز پی^{۲۵} که ضد صباست شکسته بال ز دست چنار خیزد جاست شکسته دل نشود گرچه عاشق شیدا است ز مومیایی جودت اثر چو^{۲۷} در اعضاست به عالمی سوی فیض خدای راه نماست دل شکسته عاشق که اندر او بی پاست^{۲۹} گر از ضمیر تو مأمور روشنی و^{۳۰} ضیاست دگر کسوف نبیند ز راست تا دنیا است زحل چو مشتری آئین سعد را مأویست که بر دُول سر او مظهر عدول بقاست^{۳۲} ز آه مخفی دشمن دلالتی پیدا است دلش ز زخم خدنگت تهی چو حلقه هاست به هفت^{۳۵} تخته سفلی همیشه کام رواست بسان شعله آتش روان به سوی گیاست [کذا] محدثان را ملجا ز تیر حادثه زاست^{۳۶} که مدح سایه یزدان ز فکر عقل جداست کلام من ز ثنایت به حال او چو دواست که شعر و شاعری ام نیز کارگاه صفاست اگرچه زرگری ام بر شرف لباس خطاست
- [4a]

- ۲۴ ش: پر.
۲۶ ش: گر.
۲۸ د: پس.
۳۰ ش: و.
۳۲ ش: ی.
۳۳ ش: خروس.
۳۶ ش: مصراع دوم ندارد.
۳۸ ش: نگاشتم.
- ۲۵ ش: خزانه ازل.
۲۷ ش: جود.
۲۹ ش: دل ماست.
۳۱ ش: حکایت.
۳۳ ش: این بیت را ندارد.
۳۵ ش: نهفت.
۳۷ ش: لسان.

۶۳ چو باشد از تو بر اشعارِ من نگاهِ کرم بین که هر سخنی من به تو محلّ دعاست
جهان که مهر و قمر تا در او به سیر بود ظفر به تیغ تو همراه تا به روز جزاست

در سبب تألیف این رساله «کنز الاکتساب» گوید:^{۳۹}

۶۶ شیخ برحق، مفلسان را دستگیر کز بزرگی یافته اسمِ کبیر
دایم اندر خدمتِ او^{۴۰} حاضرم دارد از حق او حضوری بی نظیر
یک پسر «نور محمد» نامِ اوست دارد اندر علم چون بدرِ منیر
۶۹ گفت از بی وقری علم و شرف هست دانا پیش نادانان^{۴۱} حقیر
کس^{۴۲} نمی پرسد علوم و فضل را اندر این عصر از کبیر و ز صغیر
چون نپرسد کس ز مردِ اهلِ فضل جاهلان را خاک بر سر صد نفیر
۷۲ آدمی را از گدائی چاره نیست هم سؤال از رزق آمد ناگزیر
هر که او را تکیه بر یزدان بود از توکل هست در گوشه اسیر
هر کرا صبر و قناعت یار نیست سایی یا دزدی اش باشد گزیر
۷۵ هر کرا زین هر دو باشد سرگران باشد او را کسبِ دایم دستگیر
چون ز کسبِ دیگران این کسبِ مهر هست با عزّ و^{۴۳} فضیلت خود امیر
خوردنِ طیبِ چو آمد ز امرِ حق گشتمش بر کسبِ خواهان ناگزیر
۷۸ با دل و جان کردم این امرش قبول از برای تربیتِ گشتم دلیر
کردم این تصنیف را از بهرِ او تا بود بر کسب او را هم سریر^{۴۴}
بل تمامی طالبان را نورِ چشم آمده چه از جوان و چه ز پیر
کرده ام بر رمزها مطلب ادا کی بداند آن که می بابد حصیر
۸۱ نام او شد خوانده «کنز الاکتساب» پیش دانایان ز طبعِ بی نظیر
الف و خمسين سبع تاریخش ز من از سرِ هجرت شمارِ خود بگیر

[5 a]

^{۴۰} ش: وی.

^{۴۱} ش: کی.

^{۴۲} د: تا شود با کسب از وی هم سریر.

^{۳۹} ش: - گوید.

^{۴۱} ش: نادان.

^{۴۲} د: - و.

در بیان سؤال که از پیر دستگیر، عارف بی نظیر،

۸۴

در راه خدا دانی کامل و مکمل حضرت مرزا محمد فاضل - سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى بَقَائِهِ -

بر چهار قسم منقول است^{۴۵} و احتراز از آن هر^{۴۶} چار مقبول و ردّ سؤال جز به توکل

میسر نگردد و آن را^{۴۷} که توکل نباشد از کسب کردن چاره ندارد.^{۴۸}

۸۷

- آن که بر درگاه شاه بادشاهان مقبل است
گوهر دریای وحدت، آفتاب چرخ^{۴۹} دین
بس که تلقین می نماید مردمان را راه حق
بودم اندر خدمتش حاضر به وقت صبحگاه
گفت می باشد سؤال از آدمی مطلق حرام
چار^{۵۰} قسم آمد سؤال از آدمی باید شناخت
اولاً طلبیدن از کس آشکارا در جهان
رقعه بنوشتن دوم با هدیه های^{۵۱} اندکی
ثالثاً پیش کسی رفتن به امید طمع
چارمی در خانه بودن خواستن^{۵۲} در دل مراد
هر کرا دل فارغ آمد زین سؤالات ای عزیز
تاکه هر کس را نباشد نفس فارغ زین بلا
زان که در عالم قوام تن بود ز آب و طعام
زان سبب کاسب حبیب حق پیمبر گفته است^{۵۳}
تکیه کردن غیر حق بر کسب خود باشد ز شرک
- تاج فرق عارفان «مرزا محمد فاضل» است
کز دم او زندگانی مردگان را^{۵۴} حاصل است
مردگان را زنده کردن زین عبارت^{۵۵} واصل است
روزی، از بس جان من در خدمت او مایل است
سایلان را بس که دوزخ دایم از حق منزل است
هر که دارد احتراز از^{۵۶} وی، به مردی قابل است
رو سیاهی کردن از وی خود خرد را مشکل است
در عوض زان جا گرفتن ناخوشی را محمل است
گر چه از وی خواستن آئینه اش را صیقل است
از سوی زان سورد گوید که از حق منزل است
می توان گفتن مر او را گوشه متوکل است
کسب کردن با دیانت راحت جان و دل است
در قیام بندگی ناخورده دایم کاهل است
گر چه کسب راه حق حبّ خدا را قابل است
نزد اهل معرفت قسمی ز کفر باطل است
- [5a]
- [5b]
- ۹۰
- ۹۳
- ۹۶
- ۹۹
- ۱۰۲

۴۵: ش: - منقول است.

۴۶: ش: بر.

۴۷: ش: اثر.

۴۸: ش: نباشد.

۴۹: ش: برج.

۵۰: ش: ... مردگان را زندگانی.

۵۱: ش: ... زنده کو زین عباد.

۵۲: د: چهار.

۵۳: ش: - از.

۵۴: ش: باید بهای.

۵۵: ش: داشتن.

۵۶: اشاره به حدیث رسالت مآب: الکاسبُ حبیبُ الله.

در بیانِ مذمتِ آنانی^{۵۷} که از کسب و هنر طلبِ جاه و جلال دارند و خواهشِ مال و منال و نمی‌دانند که از کسب و هنر محض پناه‌گذاری است و گوشه‌توکل و خدا آگاهی

- ۱۰۵ هنر چگونه دهد فیض در جهان بسیار
که گشته‌اند برو ناکسان همه دوار
به ناکسانِ جهان آن چنان هنر سر داد
که شد به جانِ زلیخا چو عشق یوسف یار
ولی ز بهره^{۵۸} چنان فارغ‌اند این مردم
چو چشمِ کور که پیشِ ستاده آینه‌دار
۱۰۸ دماغِ اهلِ هنر پُر ز شر همی بینم
چنان که پُر بود از دودِ تیره جانِ شرار
وفا ز سینه‌شان آنچنان فتاده برون
چو مستی از سرِ مخمور وقتِ صبح شمار
تهی ز جود و سخا طبع‌شان چنان دیدم
که خالی از اثر^{۵۹} سیم و نقره دستِ چنار
۱۱۱ غلوه‌ممت‌شان رفته آن چنان از دل
چنان که می‌رود از دی کرشمه‌های بهار
هنر به نام و ندیدم هنروری در دهر
چو من به شادی و با من ز غم قطار قطار^{۶۰}
هلاکِ مردمِ نااهل گشته‌ام یارب
که مستعدِ هلاک است نیم کشته شکار
۱۱۲ هنر فکنده به گردن به جاه جویانند
چنان منادی گم کرده جوی در بازار
همه به لاف سر خود به چرخ می‌سایند
زمان زمان چو دعای ریائی در تکرار
ولی ز بسی‌خردی سرگران دهر نگر
چنان ز درد بود سرگران سر بیمار [6 a]
۱۱۷ به خوان چرم مگس‌ران نشسته‌اند همه
ندیده‌اند تو گویی عطای استغفار
ز اوستادِ هنر بخش خود چنان بی‌دل
که از دوا مستنفر سقیم شد بیزار
غبارِ بی‌هنری را فکنده در سر و ریش
خیال کرده ز زر سونش تمام عیار
۱۲۰ در این زمانه هنرمند جاه جو دیدم
هنر به خانه دولت نمی‌شود معمار
غبارِ بی‌هنری را فکنده در سر و ریش
کسی نیافته یکجا بهم ز پنبه و نار
نبوده کس به جهان در زمانه پیشین
به جز نبی و ولی بر هنر گرفته قرار
۱۲۳ هنر پناه‌گدائست، نی سر دولت
بداند آن که بود در جهان ز حق هشیار

۵۷ ش: فقط: «در بیان مذمتِ ناکسانی» و بعد بیاض.

۵۸ ش: بهره.

۵۹ ش: + و.

۶۰ ش: از اینجا تا ۱۱ b [ترکیب سیاهی مفرد] افتادگی دارد.

در بیانِ سند گرفتنِ کسبِ مهرگنی و در شأنِ نزول و شرف و عزّتِ وی
از بس که مکاسبِ خواصِ انبیا است و پسند نموده اکابرِ اولیا

- ۱۲۶ هر که زد نقش و رقم بر لوحِ اوّل در جهان
چون سلیمان را عنایت گشت خاتمِ حسبِ حال
خاتمش را کرده جُرجیس پیمبر بهر او
- ۱۲۹ لیکن اوّل زرگری را گشته آدم نامدار
کرده از حکمِ خدا جبریل تعلیمی بدو
گر نه کردی آدم این تکلیف بر خود اختیار
- ۱۳۲ در زمانِ احمد مرسل شه روی زمین
آشکارا آیتِ مظهر عجایب آمده
بادشاهِ اولیا بالانشین صدرِ دین
- ۱۳۵ شد «علی احمد» در این دورِ زمانِ سرتاجِ مهر
نامِ او دیباجهٔ «الفقر فخری» کرده راست
بود استادِ شه روی زمین سلطانِ سلیم
- ۱۳۸ نام پاک او بخوان «مُلا^{۶۲} حسین نقشی» است
بود مردِ فقر سیرت، فارغ از کسب و هنر
بود در اول خطابِ «نقشی» از یکسر، پس
- ۱۴۱ امرِ وی چون گشت بر صدقِ خَلَف از حکمِ او
لیک بر روی حالتِ فقر و فقری بود تمّ
شهرتی دارد به عالمِ آشکارا این مثل
- ۱۴۴ پیشتر رسمِ سماع از مُلک و عالمِ رفته بود
بعدِ او آمد «عطاءالله» شاگردِ حمید
شد «خلیل الله» و «عبدالله» اندر کارِ سنگ
- ۱۴۷ لیکن ایشان جمله را رسمِ فقری بوده است
- ۱۲۶ هست مطلق صانع روی زمین شاهِ زمان
نقش او را زد سلیمان، شد مطیع اش انس و جان
امرِ حق چون گشت با وی با خوشی دل عیان
- [6b] بهر حوّا کرد زیور ساز در اندکِ اوان
تا شد او در زرگری اندر جهان بس نکته دان
می شدی تقسیم رزقِ من ز قسمِ دیگران
- شد علی در مهر گنندن زیورِ کاریگران
در حق آن مظهر علم و هنر با عزّ و شأن^{۶۱}
معرفت را قطب دان مهرِ هُدا را آسمان^{۶۲}
- کوبه جان حاضر، به حق ظاهر، درونش کامران
گرچه عزّ و جاه و دولت را بود زو نور جان
والدِ مرحومی اش کز وی فضیلت را نشان
- داده بودش یک فقیر این کسب را با وی به جان
نقشِ مهر یافت در عالمِ رواج از وی عیان
قدرت کامل به هر کارش کزو بوده روان
- کرد کاری مهر^{۶۳} را پیشِ شهنشاهِ زمان
صوفی مطلق خدا دان بوده عالی مکان
در سماع او داده جان در مجلس شاهِ زمان
- شد رواج از وی دگر باری چه سان سازم بیان
بلک هم استادِ او فخرِ هنر را نکته دان
بی نظیر و «بی بدل خان» نورِ جانِ زرگران
- [7a] بی بدل خان را به شوکت گشت هم صحبت روان

۶۱ این بیت در حاشیه آمده است.

۶۲ این بیت در حاشیه آمده است.

۶۳ د: ملان.

۶۴ کاری مهر / کارِ مهر.

مردمان جمله زرگر در حمایتِ وی‌اند فارغ از رنج و بلا در سایهٔ امن و امان.
یارب آنهایی که از عالم برون بُردند رخت رحمت خود دار با ایشان به لطف بی‌کران
آن کسانی را که در عالمِ ثبوت هستی است یابد از فیضِ توأمِ راحِ دل و جان جاودان
«رحمتی» از جمله شاگردانِ ایشان آمده یا الهی در پذیری جرمش از لطفِ نهران

در بیانِ تعریفِ مجمعِ علم و افضال، منبعِ کسبِ کمال، سرحلقهٔ بزمِ هنردانی
و سردفترِ دیوانِ حقایق و معانی، فضایلِ پناهِ ابومیم میانِ عطاءالله - روح‌الله روحه و نورِ مرقدہ -

قدوة فاضلانِ کار آگاه تاجِ اهلِ هنر «عطاءالله»
واضعِ رسم‌هایِ مُهرکَنی مُبدعِ طرزِ نقش‌ها دل‌خواه
ثانی‌اش اندر این هنر از رشک سوی مُلکِ عدمِ فکنده کلاه
صانعِ نقشِ کارخانهٔ چین به تواضعِ بر او کُشوده نگاه
آن چنان دادِ خطِ بداده به مُهر غلغلی او به چرخِ بر زده راه
رفتارش چون به عالمِ بالا گشت معلومِ قدسیان ناگاه
رُوحِ «مُلا^{۱۶۵} حسین» و «میرعلی» شد ز تعظیمِ پیشِ او آگاه
پیش از این نقشِ مُهر بود ز بیل گشته از وی ز قسمِ بوته گواه
گرچه «مُلا^{۱۶۶} حسینِ نقشی» بود واضعِ نقشِ مُهر بی‌اشباه
لیک از وی فزوده زینتِ نقش بس که بر وی عطا نموده اله
کرده گل‌های بی‌طنا ب روان خاصهٔ این وضعِ اوست بی‌اکراه
بس که اندر طناب دیده ز خط حُسنِ او را نهفته اندر چاه
حُسنِ نقاشی و خطِ او را کیست سازد چو او به روی فواه
تازه گل‌ها به طرزِ نو بر کرد نقشِ مانی که پیشِ اوست تباه
«رحمتی» کن به کار او تقلید تارسی بر مرادِ خود سوی جاه

در بیان اعتراض بر وسایل کسب و رجوع به جانبِ بخت

	دلم به فقر دهد منصبِ علمداری ^{۶۷}	دمی که فوجِ هنر صف کشد به خونخواری	
	هزار شیوهٔ مستی به طبعِ هشیاری	خرابِ پیشهٔ مُهرم که هر زمان بنهد	۱۷۱
[8a]	که بعدِ مرگ نیاساید از جگرخواری	نگاهِ اهلِ مَرَضِ گرسنه می ماند	
	که فیضِ نامیه اش با جگر کند یاری	ولی تَلَطُّفِ نَقَّاشِ دایمِ باید	
	که بُلهوس نکند رغبتِ خریداری	چنان به شهرِ دلم جنسِ زرگری بیش است	۱۷۴
	که دستِ جنسِ ببندد کسادِ بازاری	ز خوش متاعی این زرِ نشانِ همی ترسم	
	جَوِ ملالِ ز عمر ابد به بسیاری	در این زمانِ پی مینا برایِ خود چه دهم	
	چو زخمِ عشقِ ز مرهمِ تمامِ بیزاری	کسی که یافتِ مَنبِتِ ز غم شود بیزار	۱۷۷
	نکرده قهقههٔ شوقِ کبکِ کُهارِ	کسی که یافتِ سرانجامِ خود به راهِ سواد	
	چو بعدِ مرگ به خاکم قدمِ بیفشاری	نهالِ کوفتِ بروید ز خاکِ من هر دم	
	که مرگ بر اثرِ خود رود ز بیماری	چه محنت است به خشخاشی من از دستش	۱۸۰
	رود به دستِ خرابیِ عنانِ معماری	دلم فَرده ز حکاکی است کز اثرش	
	که تنگِ حوصلگانِ بی قرار در زاری	چنان به حالتِ نقاشی ام به آه و فغان	
	که گشته اند مرا موجبِ نگویناری	ز دستِ غم که رَه‌اند بدین هنرهایم	۱۸۳
	به سانِ دیدهٔ عاشقِ کند گهر باری	مگو که بختِ بلندم که ابرِ همتِ او	
[8b]	کند به دستِ ملکِ تارِ سبحة زَناری	ز یک نگاهِ غضبِ ناکِ خود عجب نبود	
	نهند برگِ تساوی به جیبِ سیاری	اگر نسیم و صبا عزمِ حکمِ او نگرند	۱۸۶
	کند به گاهِ اعادتِ نگاهِ مسماری	درون دیده که تیزیِ خنجرش نگرد	
	فشانده گوهیِ صحتِ به فرقِ بیماری	زهی ترقیِ جودش که وقت داد دهی	
	کند به آئینهٔ آفتابِ زنگاری	کسی که پرتوِ برگشتگیش دیده سزد	۱۸۹
	چو تیرِ عشقِ شود نالهٔ هوس کاری	اگر کند به جهانِ او مدد به کار کنی	
	که آسمانِ حرکتِ می کند به دشواری	چنان ز خوبیِ تضمینِ من جهان پر شد	

۶۷ این قصیده به جواب قصیدهٔ عرفی شیرازی است به مطلع:

دمی که لشکر غم صف کشد به خونخواری دلم به ناله دهد منصبِ علمداری

رک: کلیاتِ عَرَفی شیرازی، به کوشش و تصحیح محمد ولی الحق انصاری (تهران، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۳۶۱-۳۶۷.

ولی دو بیت ز «عرفی» تمام می‌آرم	۱۹۲
«اگر به عون سبک روحی‌اش عوارض ثقل	
سزد که حسرت دیدار بر دل عاشق	
مدام تا سخن اهل طالعان باشد	۱۹۵
حسود جاهش بادا ز رحمت ^{۶۸} یزدان	
که بار منت او را کشم به سرباری	
به طبع سلسله حوادث برداری	
به گاه نزع شود مایه سبکساری	
به یک لباس درون اجابت باری	
چنان بعید که ناقوسیان زُناری	

در بیان قواعد خط که از جمله فرضیات پیشه مهرگنی است.

آن که با کار مهر شد هم سر	۱۹۸
خط نوشتن بدو بود در خور	
مشق خط آن چنان ببايد کرد	
که شود کار او همه چون زر	
لازم است این قواعد خط را	
یادگیری ز پیش دانشور	
بشنو از من تو ای خجسته مکان	۲۰۱
با تو می‌گویم ای خردپرور	
اولاً قامت الف چو کشی	
رو به بالای او سه نقطه شمر	
بر حرکت‌های همزه در وی هست	
بر ادای رموز ای دلبر	
به همان وصف با پیش رهبر	۲۰۲
سازي او را ز راست چون معکوس	
گردن بای نقطه‌ای باشد	
تن او را ز شش نقطه بپذیر	
سر او را بلند باید مانند	
همچو کشتی بر او بود معتبر	
آوری جیم را ز نوک شمار	۲۰۷
سرو نوکش دو نیم نقطه شمر	
گردنش را سه نقطه باید خواند	
چار ^{۶۹} نقطه بدو به دایره در	
هیكل بیضه می‌توان بشناخت	
از تن دایره خجسته سیر	
یک نقطه فرق دال و دامن او	۲۱۰
نقطه دیگر است گشته سمر	
نیز «را» را دو نقطه کن تقدیر	
بر تو می‌گویم ای پری پیکر	
کن تو دندانه‌های سین چنان	
در یک و نیم نقطه دیده مقر	
لیک دندانه نخستین را	۲۱۳
پاره (ای) خرد کن از این دیگر	
باز مدش ز هفت نقطه شمار	
دامنش همچو نقش نون بسر	
سر مد بر اخیر مُشرف ساز	
همچو دور کمان به زه زده سر	
کن سر صاد همچو چشم بُتان	۲۱۶
گر تویی خود مطیع پیغمبر	

۶۸ در متن «بخواش» و در حاشیه «ز رحمت». مصراع عرفی: حسود جاو تو بادا ز رحمت ایزد.

۶۹ د: چهار.

[9a]

[9b]

[10 a]	دامنش را ولی چو نون آور یک نقط هست ز اوستاد خبر الفش لیک یک نقط کم تر یک نقط شرط هست ز این مگذر باشد این خود دو قسم را رهبر پیش دانا دلان نیک نظر گرتویی خود ز هوش بهره ور قاف یک نون نقطه اش بر سر پیش استادم از کمال هنر الف رفته رو به پشت نگر همچو پیوند تیر پیش بصر دامن از نقطه اش دویی دیگر تا نیفتی تو از غلط به خطر کن الف پای جیم را بر سر شکل واو آمد ای جهان سحر از دو سر بند کن به نقطه سر چون سیاهی دیدگان ظاهر زیر آن هر دو بند کن لنگر آخرش گردد دار ای دلبر الف دیگر است راه سپر نقط دیگرش به پائین در دو دال آیدش درست به طرفه حالست ای گزیده پسر گر کنی یای دیگرش بر سر لیک دامن چو نون قیاس آور بنشان چون کجک به قاعده در بر تو یک یک شمار شد ایدر	لیک یکجا نبش مدور دار سر آن دایره ز نون کوتاه طاسر صاد یک الف آمد زیر دامن او برون ز الف خود نظر بر گمار بر سر عین نعلی و صادی آمده است شمار دامنش را قیاس کن با جیم فا نوشتند نقطه بر سر با کاف الف آمده به با پیوند سرکش پنج نقطه گیر شمار لام را نون الف به هم بسته میم را یک نقط ز سر بر گیر زیر او را الف شمار دراز نون را کن به حال جیم شمار نقط گرد و را به پائینش یک نقط فرق های و دامنه اش تا نماید درونه اش بر تو لا چو سازی ز الف کن تکرار همچو رای فتاده دامن او فاصله در میانه دو الف دو نقط فرق یا شمار کنی لیک بر صورتی کزان نقطش یک از این سوی و دیگری ۷۰ زان سو سر او را بدان صفت بگذار آید آن هم از او درست برون یای معکوس با و را بر باش ای عزیز جهان قواعد حرف	۲۱۹ ۲۲۲ ۲۲۵ ۲۲۸ ۲۳۱ ۲۳۴ ۲۳۷ ۲۴۰ ۲۴۳
--------	---	---	--

کردن اندر عبارتی ^{۷۱} مظهر	لیک اسلوب و حُسنِ او نتوان	
داند آن کس که یافت نیک سیر	هست مشکل چه سان بیان سازم	
کنی از کلکِ خود قبولِ نظر	باید آن را به قطعهٔ استاد	۲۴۶
از کفِ اوستادِ فیض اثر	تا نسبینی ز گردشِ خامه	
نتوان زد نوشته را در بر	نشوی بهره‌ور از این نظم	
گفته شد «رحمتی» سلام ایدر	لیک از بهرِ یادداشتِ سخن	۲۴۹

در بیانِ معرفتِ کاغذ که از لوازم خطّ است.

[11a]	بعد ازان باشد سمرقندی ز دانایی بگو	جز خطائی کاغذِ دیگر نمی‌باشد نکو	
	لیک کم باید از اینها خاطرت را جست و جو	دولت آبادی، جهانگیری سوای او بود	۲۵۲

در بیانِ معرفتِ قلم

که بر وی بودِ میلِ تو ناگزیر	بگویم ترا از قلمِ معرفت	
و لیکن بر او راهِ سختی مگیر	ز سرخی بود رنگِ او آبدار	۲۵۵
و لیکن نه کوتاه، دراز ای امیر	درویش بود نی سفید و سیاه	
به تابِ او بود زو مشو دستگیر	نه فربه بود، نه تُنک، نی سیاه	

در بیانِ تراشیدنِ قلم

	اول از وی وقوف پیداکن	چون تراشی قلم ز روی نیاز	۲۵۸
	خویش را بر سرش توشیداکن	کارکن با قلم تراشِ تیز	
	هم شکافش به زیر بر جاکن	خانه‌اش کن نه کوتاه، نه دراز	۲۶۱
	با کج دست کار فرماکن	به سوی نوکِ زیر ای جانا	
[11b]	و ز شکافِ دگر مبرّاکن	چون زنی قط، ز پشت شو در کار	
	از محرفِ بنای پیداکن	قط بر کلکِ خود ز صدق و صفا	۲۶۴
	خطِ خوش زود از او هویداکن	با محرفِ چو مشق پیشه کنی	

ترکیب سیاهی مفرد

دوده و بول هر دو یکسان گیر صمغ با او دو چندکن تدبیر
حل کن و رُوبه کار خود آور بعد ازان خوش نوشتنش بپذیر^{۷۲}

۲۶۷

ترکیب سیاهی مرکب

از دوده یک درم چو بود صمغ چارگیر^{۷۳} مازو برای او دو درم روبه کارگیر
می گیر زاک نیم درم از برای او باشد مرکب از پی تو ای نگارگیر

۲۷۰

در بیان ضوابط ترکیب مَهر^{۷۴}

در مَهر چو ترکیب کنی^{۷۵} جمله حروفش در بخش زمین ساز برابر، نه کم و بیش
بر دست چو مانی نشود مثل پریشان چون مجلس ابتر همه حیران به^{۷۶} رُخ خویش
در خواندن ترکیب ز مصراع درستست باید^{۷۷} نکنی زیر و زیر لفظ پس و پیش
تعظیم خدایند و پیمبر^{۷۸} شه عالم بر تست که بالا کنی اش جای تو از خویش
گر مدّ به سر مثل نه آید ز میانه باید که به بالابری از زیر در این کیش
هر مدّ که ز بالاش به پائین تو نشانی دارند قبولیش و لیکن به دل ریش
در مَهر چو مصراع بود مدّ دو بهتر گر دو ندهد دست، یکی ساز تو در پیش
در بیت سه مدّ لازم به آمد تو یقین دان بر چار مکن قصد که بیرونست ازین جیش^(۹)
خط را به قلم دار برابر لک و باریک انداز حروف دو برابر کن و مندیش

۲۷۳

۲۷۶

۲۷۹

[12 a]

در بیان محسنات ترکیب مَهر^{۷۹}

چون به ترکیب^{۸۰} در آید میم در آخر نشان از^{۸۱} حساب سطر ای دانای این فن بی گمان
ور بود لامت درون سجع از معنی عزیز ده به سطر اوّلین و آخرین اندر میان

۲۸۲

۷۲ تا اینجا در «ش» وجود ندارد.
۷۳ ش: - ضوابط.
۷۴ ش: بر.
۷۵ ش: - کنی.
۷۶ ش: + که.
۷۷ ش: عنوان ندارد.
۷۸ ش: همه.
۷۹ ش: در.
۸۰ ش: چو ترکیب.
۸۱

- ۲۸۵ ور نشیند در میانه سطر را بی‌قیل و^{۸۲} قال ده به آخر جای تا ممکن بود ای نوجوان
چون شوی واقف بر این اسرار ترکیب ای عزیز کندن سنگت^{۸۳} بود با مهر دایم توأمان

در بیان قواعد تحریر کردن^{۸۴}

- ۲۸۸ چون نوشتی مُهر را تحریر کن بر هر دو لب همچنان کز اصل خود نبود خفی و هم جلی
بلک در اسلوب خط نافتد تفاوت ای پسر بهتر است از^{۸۵} نوشتن سازی او را مُنجلی
صاف کن تحریر او را همچو مو^{۸۶} باریک و ش بی‌گره بی‌خم بود یکسان عمیق^{۸۷} و نی جلی
چون کُنی تحریر باید سُبّه متوسط^{۸۸} صفت در لک و^{۸۹} باریک و پهن و^{۹۰} نوکدار از^{۹۱} قابلی

در بیان خالی نمودن مُهر^{۹۲}

- ۲۹۲ بعد تحریرش کنی چون خالی او را ای پسر اولش از سُنّه پهن تراش^{۹۳} و کارگر
همچنان کز خط تحریرش برون ناری نشان تا بیفتد در خطش چیزی خطا اسلوب در
حرف را اوّل ز بالا گیر و بعد از وی به زیر تا شود دستت ز سلطانِ زمان بالای زر
کنده‌ات استاده باید هر دو لب بی‌قیل و قال پاره‌گر از زیر باشد خفته عیش کم شمر
۲۹۷ و بر بود خفته ز بالا خود بود عیب صریح کن حذر زین سان نمودن کنده را ای سیم‌بر
بعد از آن با سُنّه‌های نوکدارش کار کن تا بیایی محنت و رنج نوشتن معتبر
۳۰۰ تا سه بارش پی‌کنده بی به‌فرمازان سُنّه‌ات بلک ثانی را ز اوّل نوک‌تیز در سپر
لیک صافی درونش کارِ عالی آمد است تا در اصلاحش نباشی عاجز ای نیکو سیر
بعد ازان سنگی زنی تا صافی لب بنگری زانک کردن صاف لب را هست کارِ پُر خطر
چون کنی لب صاف، داری چشم بر اسلوب خط بس که اصلِ مُهر خط خوب آمد ای پسر

^{۸۲} ش: - و.

^{۸۳} ش: سنگ.

^{۸۴} ش: در بیان تحریر مهر.

^{۸۵} ش: او را.

^{۸۶} ش: موئی.

^{۸۷} ش: عمیقی.

^{۸۸} ش: متو.

^{۸۹} ش: - و.

^{۹۰} ش: - و.

^{۹۱} ش: - و.

^{۹۲} ش: در بیان خالی کردن حروف‌ها از تحریر.

^{۹۳} د + ن: تلاشو.

در بیان اصلاح مُهر

۳۰۳

[13 a]

بعد کنندن چو رهبری به صلاح صافی اندرون و لب هشدار^{۹۵}
 گر به کنندن دو روز کردی صرف در صلاحش دو روز دیگر آر
 آن چنان کننده را صفایی ده که شود همچو آینه هموار
 بعد از آن راه بر به مهر زدن تا شوی با صفایی لب یار
 گر به لب‌های اوست ناصافی صاف کن همچنان تو آینه‌وار
 که^{۹۶} نیفتد ز دست تو اسلوب بلک خط^{۹۷} را به پختگی می‌آر
 خواهش بی‌مشقت آری دست هست باز یچه این خیال مدار

۳۰۶

۳۰۹

در بیان قواعد راندن سُنبه و غیر آن

[13 b]

چون بمانی سُنبه را بر مُهر کن با سُنبه راست خاص آن پهلوی که از آهن‌گری دارد نشان
 گیر در دست آنچنان قایم^{۹۸} که نافذ راست و چپ ست و سخت^{۹۹} آمد گرفتن زین عبارت در میان^{۱۰۰}
 لیک نی افتاده و استاده باشد سُنبه‌ات بهتر است این در عمق دادن ستاده کن روان
 چون زنی چَقُوج^{۱۰۱} برو آهسته زن در جمله کار تا نلغزد بیش سازد کنندن خود را عیان
 گردش اندر سُنبه و در دست آمد حسب حال بر تقاضای حروف ای دوست بهر امتحان
 هر قدر^{۱۰۲} باشد خم اندر حرف، ده گردش به دست همچنان ده سُنبه را گردش که یابی عز و^{۱۰۳} جان
 کار با سستی کن و چستی عبارت زین بود پیش استادان هوش‌افزای با صدق روان
 چست دانسی نرم کنندن را علامت آشکار ریزگی چون سونش سوهان برآید زان میان
 آن زمان در کنندن^{۱۰۴} صافی پدید آید کمی^{۱۰۵} هوش می‌داری به صدق دل‌پذیر اندر روان^{۱۰۶}
 پی چَقُش خواهی که بتراشی مکن عادت به دست لیک در اصلاح کم‌کم کن به جان و دل نشان
 چون بخواهی حرف را از زیرگیری یا زیر سُنبه را مایل بدان سُو دار نی کج ای جوان
 و ر بخواهی کننده‌ات آید به رسم راستی نوک سُنبه را به زور دست بالا کن [...] ^{۱۰۷}

۳۱۲

۳۱۵

۳۱۸

۳۲۱

۹۵ ش: گز.

۹۲ ش: باشد آر.

۹۷ ش: محکم.

۹۶ ش: - خط.

۹۹ د: بیان.

۹۸ ش: سخت و ست.

۱۰۱ ش: قدم.

۱۰۰ ش: حقش، د: در متن: حقش، و در حاشیه: چَقُوج.

۱۰۳ ش: آن زمان کنندن صافی.

۱۰۲ د: - و.

۱۰۵ د: هوش اگر داری ولی کن یاد این را در روان.

۱۰۴ ش: اگر.

۱۰۶ ش: این بیت را ندارد. و در «د» این بیت و بیت بعدی در حاشیه آمده است و قسمتی از آن بریده است.

۳۲۴	لیک در بنیاد کهنه نی به لب ای جان من	تا نیاری از غضب استاد خود را در فغان
	چون بفرمایی قلم را کندن اندر میم و دال	از سه جانب گیر تا بخشد درستی را مکان
	هر کدامی را که با میم است و ۱۰۷ دالش نسبتی	ایستاده سُبْنه را کن کار فرما جاودان
۳۲۷	جز الف هر جا که گیری از دو جانب کار کن	لیک در مدّ و الف گیری زیک جانب عیان چون
	چون رسی بر انتها لازم شود از شوق دل	راست کردن جانبِ دیگر پی اتمام آن
	وقت کندن سُبْنه را واپس گرفتن از چه روست	بر سپاهی زینت جنگ از گریز آمد عیان
۳۳۰	چون بمالی بر سر آن سُبْنه های خود لعاب	وقت کندن تا نگرده بند اندر نقش آن

[در بیانِ حروفِ جلی را خفی کردن] ۱۰۸

۳۳۳	هر حروف شد جلی خواهی که باریکش کنی	بعد از آن سنگی زنی اوّل ز پائین بر جهان
	بلکِ حرفی را بدین صنعت توانم دور کرد	هست آسان پیش دانایانِ عالی شوکتان
	لیک آن حرفی که از بالا زدن نباید درست	بر جهانش آن زمان ای اوستاد ۱۰۹ کاردان
	گر ز پائین بر جهاندن دور کردن مشکل است	دور کردن می توان وی را به طرز زرنشان
۳۳۶	گو که بر اسلوبِ خط در وقت کندن کن نظر	تا نیابی رنج بعد از کندن آن بی گمان ۱۱۰
	هست این جمله عبارت از زبان گفتن ترا	تا کند استاد تعلیمت به رسمِ مهربان
	لیک بر طرز ادای گفته ام یادش بگیر	تا شوی در کسب خود صاحب کمال ای نوجوان

در بیان تیز کردنِ سُبْنه

۳۴۲	سُبْنه را چون تیز سازی ای عزیزِ نامدار	بس تلاهای پسین بر کُنَج بنشان پایدار
	از تلایی رو به رو مایل به چپ کن پشت رو	تا بیابی لذت کندن به جان ای گل عذار
	سُبْنه ای خالی نمودن را بسازی پست رو	از سرِ نوکش که باشد از شکستن برقرار
	سُبْنه تحریر و ۱۱۱ هم اصلاح را هموار دار	تا بباشی بهره ور از کار مُهر ای کامکار
	تیزی زیرش ۱۱۲ نشان بر راستی نی کیج روی	تا بنای کندهات نافتد ز جا بر روی کار

۱۰۸ د: عنوان ندارد.

۱۰۷ ش: - و.

۱۰۹ ش: استاد.

۱۱۰ ش: این بیت را ندارد. و به جای آن: گرفته باز کلنک ... [3a].

۱۱۲ ش: + را.

۱۱۱ ش: - و.

- ۳۴۵ گر تو داری پیش بُرا از سنبه خود دست راست و ر ۱۱۳ کنی کم بر تلای دست چپ را آشکار
حالت این جمله را باشی تو هر دم بهره‌ور ۱۱۴ از فراخی تنگی سنبه اگر گیری شمار
تیزی راس و چپش را کرده‌ام افشای راز از فراخ و تنگ (و) پهن سنبه نبود اعتبار

[14b]

در بیان ساختن سنبه ۱۱۵ و آب دادن آن و معرفت فولاد

۳۴۸

- چون ز آهن گر بسازانی تو از خود سنبه را چار پهلویش کند ۱۱۶ تنگ و فراخ ای نوجوان
گو که از آتش برآرد رنگ او را گوشتی تان سوزد رخت پولادت درون ناردان
چون بیاری بر سر او آبداری را سخن باز رنگ گوشتی دارد برای امتحان
چون تو از آتش برآری، نه در آبش یک زمان تان سازد گرمی او نوک او را سرگران
این رسوم آب سخت است ای عزیز خاطر ۱۱۷ از برای کندن پولاد باشد کامران
از برای هفت جوشش آب سازی نیلگون بر سر سرخی بود از بهره آهن درس خوان
این قرار آمد ز استادان این فن معتبر لیک بر پولاد باشد اعتبار آب دان
گاه باشد آب سخت از بهره آهن هفت جوش نیلگون و سرخ ۱۱۸ بر پولاد باشد سخت جان
گفته شد همجنس با همجنس ۱۱۹ سازد کار خویش نرم را با نرم کن هم سخت را با سخت ران
معرفت باید بر فولاد و خوش گفت این سخن نرم تر باشد به زیر چکش آمد بهتر آن
می‌توان وی را به سردی کوفتن در حسب حال نشکند هرگز ز دستش آن که شد چکش زنان
این چنین فولاد کم آید به دست ای کام‌جو ۱۲۰ سختی و نرمی بر فولاد کم سازی عیان

[15a]

در بیان عکس زدن از دوده چراغ

- خواهی ۱۲۱ که عکس را کنی از دوده چراغ بنشان به مهر دوده برابر، نه بیش و کم
چون آوری فرود ز روی ۱۲۲ چراغ خویش وز دور دست بر سر او نه ز گرد غم
چون خاطرت نشان شود از دوده بازدار بر جای سخت تر به سرش سایه کن علم

۳۴۳

۱۱۳ ش: گر.

۱۱۴ متن مطابق «ش» است؛ د: حالتی این جمله مذکور را باشی تو هر دم بهره‌ور.

۱۱۵ ش: قلم ساختن از آهن گر.

۱۱۶ ش: بکن.

۱۱۷ ش: خواطر.

۱۱۸ ش: سخت.

۱۱۹ ش: همچنین با همچنین.

۱۲۰ ش: کامگار.

۱۲۱ ش: اگر خواهی.

۱۲۲ ش: دودی.

وان گاه لیس کاغذ خود از لعاب خویش	نی آن چنان که خشک بماند، نه تر زِ نم	
از کاغذِ خطائی آهار سخت گیر	لیکن به زرفشان پی شاهانِ باکرم	۳۶۶
وان گاه رو به مهر بنه دست زن بر آن	نی سخت و نرم در همه جا ای شه عجم	
گیرد چو دوده کاغذ تو بر مراد دل	آن گه سبک برآر از آنجا به صد حشم	
داری ملاحظه تپش و ^{۱۲۳} گرمی چراغ	تا گرمی اش به دست نسوزد درین حکم	۳۶۹

در بیانِ عکس زدن از سیاهی

چون عکس از سیاهی ترکیب بر زنی	مالش چنان بکن ز سیاهی بروی وی	
ورکنده در نیاید از دستت ای عزیز	و آن گاه بسیار کاغذ آهار کم به پی	[15b] ۳۷۲
تر ساز آن چنان که به بالا سخن برفت	برزن به روی مهر بکن یاد نامِ حی ^{۱۲۴}	

در بیانِ ساختنِ مطلقِ مهر

هر ^{۱۲۵} نگین را که کنی ساده به کار	لاغری [و] فرهبیش دار نگاه ^{۱۲۶}	۳۷۵
در نوشتنِ نهجهد خامه رویی	صاف کن آینه سان خاطر خواه ^{۱۲۷}	
فارسی دار بسا گُرد وُرا	تا ز خاتم ^{۱۲۸} نهجهد بی اکراه	
فارسی چیست بدان ای دلبر	پشت تنگش نه بود رو ^{۱۲۹} کوتاه	۳۷۸

در بیانِ ترکیبِ هفت جُوش

ترکیب هفت جوش ترا می کنم عیان	ای جانِ من که سعدتر است این ز دیگران	
می گیر از برنج به قدر نگین خویش	افزا بر آن ز نقره و زرای عزیز جان	۳۸۱
از آهن و قلمی و ز فولادِ بَرِشگون	داخل کنی تو اندک و اندک به امتحان	
تا ماند او به رنگ موافق به حال خود	لیکن کنی به ریختگری ساز وی عیان	

۱۲۳ ش: - و.

۱۲۴ ش: + وی.

۱۲۵ ش: + که.

۱۲۶ ش: از لاغری و فرهبی اش دار خود نگاه.

۱۲۷ ش: خواطر خواه.

۱۲۸ ش: خواهد.

۱۲۹ ش: + ی.

در بیان کلیه لوازم مهر

۳۸۲

[16a]	مُهرگن اندر روش خط بسی ^{۱۳۰} هفت قلم باید و تکسیر دان
	بهره‌ور از رسم نجومی دگر تا شودش ^{۱۳۱} ساعت نیکو عیان
	بهره‌اش ار باشد از اعداد وقف وقف بود روزی او در جهان
	باری گر از ^{۱۳۲} هندسه‌اش بهره هست هندوی دولت بود از چاکران
	شاعر شیرین سخن و لاطمع ^{۱۳۳} همت عالی بودش توأمان
	ظاهرش آراسته با ^{۱۳۴} عز و جاه باطنش از دین و ^{۱۳۵} دیانت نشان
	مُهرگنی ختم بر او کرده شد هر که چنین باشد و کارش چنان

۳۸۷

۳۹۰

در بیان ضوابط کلیه مهر^{۱۳۶}

۳۹۳	پایه عالی کرد مهر از پنج فن چون رواج سیّدی با پنج تن
	خوش نویسی اصل کارش آمده باز نقّاشی مدارش آمده
	شاعری از جمله در کار اوست زرگری در خطبه از ابرار اوست
۳۹۶	کننده کاری بر طریق لازمی تا خریدارش پسندد خادمی
	هر که را زین پنج فن باشد نصیب مُهرگن وی را توان کردن حسیب

* * *

[16b]	پیشه مهر است عالی تر از دیگر پیشه‌ها زان که ملزوم است با شاهان سلطان سریر
۳۹۹	لیک باید پنج چیز از بهر او خاطر نشان تا بود در ^{۱۳۷} کندن مهر و نگین دستش قدیر
	اولاً در مهر ترکیب است ^{۱۳۸} زینت را مدار بعد از آن خطی نکو ^{۱۳۹} باید که باشد دستگیر
	و آنکه باشد جلی بر رتبه و ^{۱۴۰} مقدار خویش زان ^{۱۴۱} سه پس، باید عمیق ای خواجه عالی نظیر ^{۱۴۲}
۴۰۲	پنجمین ^{۱۴۳} آئینه‌سان براق و روشن، لمعه گر چه برون، چه اندرون تا گرد او خود بی نظیر

۱۳۰: ش: ولی.	۱۳۱: ش: بودش.
۱۳۲: ش: - از.	۱۳۳: ش: بی طمع.
۱۳۳: د: - با.	۱۳۵: ش: - و.
۱۳۶: ش: در بیان بعضی از ضروریات مهرگنی.	۱۳۷: ش: بر.
۱۳۸: ش: - است.	۱۳۹: ش: - نکو.
۱۴۰: ش: - و.	۱۴۱: ش: + و.
۱۴۲: ش: نذیر.	۱۴۳: ش: همچنین.

تضمین غزلیات خواجه حافظ، نَوَزَ اللّٰه مَرْقَدَه^{۱۴۴}

- کُند گر کُنده کس در مُهر خطِ خوب و زیبا را فدای دست او سازم سمرقند و بخارا را^{۱۴۵}
- چو وضعِ خوش‌نویسان را به دست آری، غنیمت‌دان کنار آبِ رکناباد و^{۱۴۶} گل‌گشتِ مصلّا را
- هر آن مُهر [ی] که دارد خطِ خوش بی‌نقش بهتر دان به رنگ و بوی و^{۱۴۷} خال و خط چه حاجت روی زیبا را
- خطِ مُهر «عطاء اللّٰه» و خطِ سنگ «عبد اللّٰه» چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
- بخوان ای «رحمتی» وصفِ «علی احمد» به صدق دل که بر نظم تو افشاند فلک عقدِ ثریّا را
- ۲۰۵
- ۲۰۸

ایضاً

- گر^{۱۴۸} مُهر کُن به دورِ نگین خوش ادا کند ایزد گنه ببخشد و دفعِ بلا کند^{۱۴۹}
- در مُهرِ هر کسی بفگن نقش تا گدا^{۱۵۰} غیرت نیاورد که جهان پُر بلا کند
- منظور بادشاه جهان می‌شود به دم گر^{۱۵۱} مُهر کُن به عهدِ دیانت وفا کند
- در کسبِ مُهر گر رسد^{۱۵۲} محنت ای عزیز نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند
- در کارِ مُهر آن که نیابد مجالِ راه و همش ضعیف رأی فضولی چرا کند؟
- آن را که درد^{۱۵۳} دل بود از بد خطی مُهر از^{۱۵۴} نقل خوش‌نویسی باید دوا کند
- جان رفت «رحمتی» ز تنم بهر خطِ خوب عیسی دمی کجاست که احیای ما کند؟
- ۲۱۱
- ۲۱۴

۱۴۲ د: عنوان ندارد.

۱۴۵ تضمین از غزلی حافظ شیرازی به مطلع زیر:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خالی هندوش بخشم سمرقند و بخارا را
نک: حافظ شیرازی، دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸)، ص ۹۸.

۱۴۶ ش: - و.

۱۴۷ ش: آب و رنگ و.

۱۴۸ ش: که.

۱۴۹ تضمین از غزلی حافظ شیرازی به مطلع زیر:

گر می فروش حاجت رندان روا کند ایزد گنه ببخشد و دفعِ بلا کند

[ص ۱۹۴]

۱۵۰ ش: نقش برگ دار.

۱۵۱ ش: که.

۱۵۲ ش: رسد.

۱۵۳ ش: در.

۱۵۴ ش: واز.

أیضاً

۴۱۷

دوش کاتب بر دل غم دیده‌ام خندید و رفت
چون نگینِ دست من^{۱۵۶} نظاره کرد از حسنِ خط
پاره‌ای بر ریش‌های من نمک پاشید و رفت^{۱۵۵}
همچو اشک حسرت اندر خاک و خون غلطید و رفت
چون مذهب^{۱۵۷} دید نقش از زخم‌های سینه‌ام
دامن داغ جگر از هر گیاهی^{۱۵۸} چید و رفت
زرگر از سوهان‌گری من بر استادان خود
آمد و روی تظلم بر زمین مالید و رفت
شاعری چون دید سجمع در فغان آمد ز شوق
بی‌نواپی بر در غم پاره [ای] بالید و رفت

۴۲۰

أیضاً^{۱۵۹}

۴۲۳

تا به عالم ز هنر نام و نشان خواهد بود
سربه خاکِ ره پیرانِ هنر می‌سائیم
سرِ ما خاکِ ره مُهرکنان خواهد بود^{۱۶۰}
بر همانیم که بودیم و^{۱۶۱} همان خواهد بود
چون بمیریم، بر تربتِ ما چهره‌بسی
که زیارت‌گه رندانِ جهان خواهد بود
برو ای احمق خودبین که ز چشم من و تو
رازِ این مُهر نهان است و^{۱۶۲} نهان خواهد بود
خوش‌نویسی ست بسی مشکل و درخواهی آن
همه را خون دل از دیده روان خواهد بود
چشم من واشده چون چشمه مُهر است به خط
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
«رحمتی» رخت چو زین دار فنا خواهد بست
خطِ این مُهر به دستِ دگران خواهد بود

۴۲۶

۴۲۹

أیضاً

باز مُهر آمد که آراید گلستان مرا
باز مُهر آمد که بهر حسنِ خط از^{۱۶۴} گریه‌ام
سازد از خونِ جگر شاداب بُستانِ مرا^{۱۶۳}
چون کنارِ گل کند پُر خنده دامانِ مرا
باز مُهر آمد که اندر نقشِ نوکِ خامه‌ام
بشکند در دیده من نوکِ مژگانِ مرا

۴۳۲

۱۵۵ غزل حافظ با این ردیف و قافیه به دست نیامد. ۱۵۶ ش: - من.

۱۵۷ ش: ار منبت. ۱۵۸ د + ش: گیاه.

۱۵۹ ش: ایضاً در این بیان.

۱۶۰ تضمین از غزل حافظ شیرازی به مطلع زیر:

تا ز می‌خانه و می نام و نشان خواهد بود
سرِ ما خاکِ رو پیرِ مغان خواهد بود

[ص ۲۰۳]

۱۶۱ ش: - و. ۱۶۲ ش: - و.

۱۶۳ غزل حافظ با این ردیف و قافیه به دست نیامد. ۱۶۴ ش: در.

- ۲۳۵ باز مُهر آمد که از بهر جلا سنگی^{۱۶۵} زند زیور گوش ملایک سازد افغان مرا
 باز مُهر آمد که بهر عمق او هر دون کند در کف صد چاک هر تارِ گریبان^{۱۶۶} مرا
 باز مُهر آمد که بر صافی اش مهمانِ الم پرسد از دل ها که بیند خانه جانِ مرا [18 a]
 باز مُهر آمد که در سودایِ مردِ پُر طمع بر سرِ مژگان گشاید بارِ سامانِ مرا^{۱۶۷}
 باز مُهر آمد به جان «رحمتی» شادی رسان گر^{۱۶۸} عنایت های شه گیرد به زر جانِ مرا

أیضاً

- ۲۴۱ ز مُهرم خاطرِ غم دیده وقت شاد خواهد شد که از شاهان به من میلی مبارک باد خواهد شد^{۱۶۹}
 چنان در مُهر دست قابلم گشته که دولت را بخوهم دیدن و از غم دلم آزاد خواهد شد
 برای زر نشان در جست و جو بودم، ندانستم که بر جانم از ایشان این چنین بی داد خواهد شد
 چنان آراستم گلزار^{۱۷۰} مینا را که در خوبی خجل از جلوه اش سرو و گل و شمشاد خواهد شد
 چنان سرمست گشتم از مرصع کاری یاران که در هر گوشه میخانه ام بنیاد خواهد شد
 چو بر طرزِ منبت «رحمتی» دارا دهد مُلکم نکویی کان عنایت هر گزم از یاد خواهد شد

أیضاً

- ۲۴۷ افزوده^{۱۷۱} خط چو رونق و هم آب و تابِ مُهر زر ریز شد بر اهلِ هنر آفتابِ مُهر^{۱۷۲}
 گر مُهر سایه ریز کند بر فلک شود صد همچو آفتابِ نهان در حجابِ مُهر
 مُهر [ی] در او که نقش بود چون پری نگار خورشیدِ روزگار شود انقلابِ مُهر [18 b]
 مُهر [ی] که گشت در نظرِ پادشه عزیز^{۱۷۳} صد گنجِ رایگان است نهان در نقابِ مُهر
 ای «رحمتی» تو شهره آفاق گشته ای از بس که داده صافی دستِ تو آبِ مُهر

۱۶۵ ش: سنگم.

۱۶۶ ش: آشیان.

۱۶۷ ش: این بیت ندارد.

۱۶۸ ش: که.

۱۶۹ ش: به اقتضای غزل حافظ به مطلع زیر:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

[ص ۱۸۳]

۱۷۰ ش: بازار.

۱۷۱ ش: افزود.

۱۷۲ غزل حافظ با این ردیف و قافیه به دست نیامد. ۱۷۳ ش: مصراع ندارد.

ایضاً

۲۵۳

داورِ روزگارِ من مُهر است صاحبِ الافتخارِ من مُهر است^{۱۷۴}
 کس ندیدم چو مُهر فیضِ رسان گوئیا زرِ نثارِ من مُهر است
 پادشاهِ زمانه کرد مرا بس که دارالقرارِ من مُهر است
 نیست جز مُهرِ یارِ من به جهان مُهرِ من، یارِ غارِ من مُهر است
 «رحمتی» غیرِ مُهرِ کارِ مکن مونسِ روزگارِ من مُهر است

۲۵۶

ایضاً

۲۵۹

قطعه را^{۱۷۵} پرده‌نشین بر دلِ ما نتوان کرد ترک ما گر بتوان، ترکِ وفا نتوان کرد^{۱۷۶}
 هر کجا دسته‌دستورِ هنرِ دسته دهد فی‌المثل گر دُمِ مار است، رها نتوان کرد
 هر سخن شمه‌فیض است ز اربابِ هنر در ره بزمِ هنر رو به قفا نتوان کرد
 با هنر عیب بسی هست نباید ز کلام دوست را گوش به هر بانگ و صدا نتوان کرد
 چشم بر جودِ سلیمان نهد اهلِ هنر این حدیث است که با شاه و گدا^{۱۷۷} نتوان کرد
 چون هنر سوی خودم بر کشد از لطف ازل^{۱۷۸} دعوی دوستی از جانبِ ما نتوان کرد
 چون دل «رحمتی» از لطف نیاری در دست دلش آسوده به امیدِ عطا نتوان کرد

[19 a]

ایضاً

مدعی بر قوتِ^{۱۷۹} طبعِ دلم آگاه نیست در حقِ ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست^{۱۸۰}
 حیرتی نبود اگر بر^{۱۸۱} مُهرِ دستم قابل است بر صراطِ مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

۲۶۸

^{۱۷۴} غزل حافظ که رحمتی از آن تقلید کرده، به دست نیامد.

^{۱۷۵} ش: - را.

^{۱۷۶} تقلید از غزل حافظ شیرازی به مطلع زیر:

دست در حلقه آن زلفِ دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و بادِ صبا نتوان کرد [ص ۱۶۵]

^{۱۷۷} ش: دگر.

^{۱۷۸} ش: از لطف خود اهل.

^{۱۷۹} ش: وقت.

^{۱۸۰} تضمین از غزل حافظ به مطلع زیر:

زاهد ظاهرپرست از حالِ ما آگاه نیست در حقِ ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست [ص ۱۲۵]

^{۱۸۱} ش: در.

- خوش‌نویسی گر به ^{۱۸۲}بزم دل مرا نبود چه باک
چیت نقش بیل پیچاپیچ گنجانم به مهر
این چه اسلوب خطست در مهر من کز دست او
بر فقیر و شاه مهرم دسترس دارد ز بس
بادشاها گر به مهرم زر ببخشی بخت من
طامعان را بر سر مهرم نباشد راه زان که ^{۱۸۴}
بندۀ پیران مهرم من که لطفش دایم ^{۱۸۵} است
«رحمتی» گر لاطمع در کار مهر آمد چه باک
- عرصۀ شطرنج رندان را مجال شاه نیست
هیچ دانا زین معما در جهان آگاه نیست
این همه زخم نهان است و مجال آه نیست
کبر و ناز و حاجب ^{۱۸۳} و دربان درین درگاه نیست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
خودفروشان را به کوی می فروشان راه نیست
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
عاشق دُردی ^{۱۸۶} کش اندر بند مال و جاه نیست
- ۲۷۱
۲۷۴
۲۷۷
- [19b]

ایضاً

- دوری است دور مهر که بگرفت ماه از او
ترکیب مهر قبلۀ ارباب دولت است
ای باده‌نوش مسحلی جسم مهر آب دار
از مهر خاطر مایل به زر نشان
گر زر نشان به طرز منبت عمل دهد
خشخاشی ست عشق‌فروشی ^{۱۹۰} زرگران
چون کرد «رحمتی» عمل کوفت در میان
- خوش حلقه‌ایست لیک به در نیست راه از او ^{۱۸۷}
آنجا بمال چهره و حاجت ^{۱۸۸} بخواه از او
آئینه است جام جهان‌بین ^{۱۸۹} که آه از او
این شیوه بین که نامه من شد سیاه از او
بتوان مگر سترد حروف گناه از او
من بُرده‌ام به عشوه‌فروشان پناه از او
خالی مباد عرصۀ این بزم گاه از او
- ۲۸۰
۲۸۳

۱۸۲ ش: - به.

۱۸۳ ش: حاجت.

۱۸۴ ش: آن‌که.

۱۸۵ ش: دایه.

۱۸۶ ش: دُردو.

۱۸۷ تضمین غزل حافظ به مطلع زیر:

خطِ عذارِ یار که بگرفت ماه از او خوش حلقه‌ای است لیک به در نیست راه از او

[ص ۳۲۰]

۱۸۸ ش: جاهت.

۱۸۹ ش: پیش.

۱۹۰ ش: عشوه‌فروزی.

در بیان زرنشان^{۱۹۱}

۴۸۶

[20 a]

ترسم که زرنشان به جهان پرده در شود
وین راز سر به مهر به عالم سمر شود^{۱۹۲}
گویند زرنشان شود آسان به کوششی
آری شود ولیک به خون جگر شود
بودم به وصف کوفت سخن گوی عقل گفت
یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
صد تیر جست و جو ز کمین می زنم بر او
باشد کزین میانه یکی کارگر شود
در کار زرنشان شده «خسرو»، «حسن»، «علی»
کسی دست کوتهم به میانش کمر شود
دست چو دست مانی باید که زرنشان
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود
ای «رحمتی» به صبح مگو راز زرنشان
دم درکش از نه باد صبا را خبر شود

۴۸۹

۴۹۲

در بیان کوفت گری و ملمع^{۱۹۳}

ملمع ار چه بسی خوش نما در افتادست
کسی که غیبت او می کند بر افتادست^{۱۹۴}
چو کوفت^{۱۹۵} در نگری در جهان بر اهل هنر
مرئی است که لطفش مقرر افتادست
شبکه^{۱۹۶} به ز سلیمی دگر نخواهد بود
اگر چه بوته به صد راه دلبر افتادست
جهان پُر است اگر چه به طرز خشخاشی
ولی منبت چون زرنشان سر^{۱۹۷} افتادست
شبه ساز چه^{۱۹۸} نقاش و چه دگر مردم
عزیز باشد و بر حق محقر افتادست
اگر چه سنگ تراشیست^{۱۹۹} فخر جمله هنر
عقیق کن همه جا خوب و^{۲۰۰} برتر افتادست
ولی به گنه هنر می رساندت تصویر
به «رحمتی» همه تصویر چون زر افتادست

۴۹۵

۴۹۸

۵۰۱

۱۹۱: د: ایضاً.

۱۹۲: تضمین از غزل حافظ به مطلع زیر:

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود وین راز سر به مهر به عالم سمر شود

[ص ۲۱۵]

۱۹۳: د: ایضاً.

۱۹۴: حافظ غزلی با این قافیه ندارد. البته در دیوان او غزلی به مطلع زیر موجود است:

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست دل سودا زده از غصه دو نیم افتادست

۱۹۵: ش: چون وقت. ۱۹۶: ش: شکیه.

۱۹۷: ش: پر. ۱۹۸: ش: چو.

۱۹۹: ش: - است. ۲۰۰: ش: - و.

در بیان زرگری^{۲۰۱}

[20b]

زرگران گر ز هنر گل به کناری گیرند	دامنِ باد به آویزشِ خاری گیرند ^{۲۰۲}	
زرگر از گلشنِ مینا چو برد بو چه عجب	عندلیبانِ خبر از باد بهاری گیرند	۵۰۴
زرنشان گر ندهد دست به سرعت گذرد	بهتر آن است که دنبالِ غباری گیرند	
گردهی دل و ^{۲۰۳} ستانی ز مرصع کاران	باورم نیست که از دوش تو باری گیرند	
لرزه در بام فلک ره ^{۲۰۴} کند از کوفتگران	دامنِ خلوت اگر در ^{۲۰۵} شبِ تاری گیرند	۵۰۷
آن که زرگر شود و باز چو صراف بود	شمع و پروانه از او نیز عیاری گیرند	
«رحمتی» کن حذر ^{۲۰۶} از صحبتِ فاجنس کز او	هر نفس فالی ^{۲۰۷} و هر دم پی کاری گیرند	

ایضاً

۵۱۰

ساکینِ کوچه زرگر سوی گلزار نشد	ای که او مستِ هنر گشته و هشیار نشد ^{۲۰۸}	
هر که ^{۲۰۹} بی مهر لبِ لعلِ بتان را بوسید	کامِ دل حاصل از آن ^{۲۱۰} لعلِ شکر بار نشد	
چشمِ مخمور هنر دیده کسی رفت به خواب	بعد از آن خواب خوش خویش چو بیدار نشد	۵۱۳
هر که نظاره رخساره مینا بنمود	کس چو من واله آن عارض و رخسار ^{۲۱۱} نشد	
آن چنان «رحمتی» از کوفت نمودم هجران	کز دم آرزوی حسرت دیدار نشد ^{۲۱۲}	[21 a]

ایضاً

۵۱۶

اگرچه نقشِ مثبت بلند خواهد بود	چو زر نشان ز کجا ارجمند خواهد بود ^{۲۱۳}	
سواد گرچه به عالم رواج‌ها دارد	ولی چو مینا کی دلپسند خواهد بود	
ولی مرصع ایران و تور بس زیباست	برِ مرصعِ هندی سپند خواهد بود	۵۱۹

۲۰۱: ایضاً.

۲۰۲: در تقلید غزل از حافظ شیرازی به مطلع زیر:

نقدها را بود آيا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند [ص ۱۹۳]

۲۰۳: ش: - و. ۲۰۴: ش: + می.

۲۰۵: ش: - در. ۲۰۶: ش: ضد.

۲۰۷: ش: فانی. ۲۰۸: غزل حافظ مورد نظر رحمتی به دست نیامد.

۲۰۹: ش: - که. ۲۱۰: ش: از این.

۲۱۱: ش: عارف هشیار. ۲۱۲: د: «نشد» به تکرار.

۲۱۳: غزل حافظ مورد نظر رحمتی به دست نیامد.

اگرچه سنگ ز حکاک همچو مصری شد ولی جواهر و یاقوت قند خواهد بود
اگرچه «رحمتی» از مهر بهره [ای] برداشت عقیق گن به جهان ارجمند خواهد بود

ایضاً

۵۲۲

به^{۲۱۴} زر نشان ز دلم خواهش از فزون^{۲۱۵} باشد مرا ز اهل مثبت گریز چون باشد^{۲۱۶}
منبتی که بود بند او جدا از هم چو غوث مرتبه اش در جهان فزون باشد
ز من ربوده دل و جان خیال نقاری^{۲۱۷} کسی که دشمن او هست سرنگون باشد
شبکه [ای]^{۲۱۸} که بود آن سه طبقه پست^{۲۱۹} و بلند مثبت از پی او نیز در شگون باشد
به دست زرگر عیار پیشه یافت رواج اگر به شیوه نقاش ذوفنون باشد
ز «رحمتی» همه جا خواهش بسی دیدم کجا به یاری دستش دلش زیون باشد [21b] ۵۲۸

ایضاً

در^{۲۲۰} زر نشان پست چو من دستگه کراست؟ بر حال او مرصع و مینا چو جان فداست^{۲۲۱}
مینا مرصع است و مرصع چو او^{۲۲۲} عزیز او عین عزت^{۲۲۳} است که دستور او جداست ۵۳۱
باشد چو زر نشان بلند آفتاب کسب این زر نشان پست بدو موجب^{۲۲۴} ضیاست
هر چند کوفت پایه چو بر منصبش برد تقلید اگرچه عین بود باز او کجاست
ای «رحمتی» ز کسب چنان دل ربا شدی خواهش در این زمانه ز شاهان پی تراست ۵۳۳

۲۱۵ ش: افزون.

۲۱۷ ش: نقاشی.

۲۱۹ ش: پشت.

۲۲۱ غزل حافظ مورد نظر رحمتی به دست نیامد.

۲۲۳ ش: غربت.

۲۱۲ ش: چو.

۲۱۶ غزل حافظ مورد نظر رحمتی به دست نیامد.

۲۱۸ ش: مثبت.

۲۲۰ ش: به.

۲۲۲ ش: ای.

۲۲۴ ش: مرغب.

[22 a]

- ***

۲۲۹ د: در اصل روزگارش.

پیوست‌ها

پیوست یکم

اسامی مشاهیر مُهرکنان و حکاکانِ شبه قاره/ در شبه قاره

قرن ۱۰ هجری

عصر همایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ه) و اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ه)

- ♦ ابراهیم یزدی: در عقیق نگاری شاگرد برادر خود شرف یزدی بود. رقا و نستعلیق می نوشت. لعل های گران بهای شاهنشاهی به نقش لعل جلالی آرایش داده بود. (ابوالفضل، ۵۲/۱)
- ♦ تمکین کابلی (ابوالفضل، ۵۲/۱)
- ♦ حسین «نقشی» دهلوی (نک: مقدمه همین اثر، ۱۴-۱۵)
- ♦ دوست کابلی، میر: عقیق را با رقا و نستعلیق می آراست. (ابوالفضل، ۵۲/۱)
- ♦ علی احمد «نشانی» دهلوی (نک: مقدمه همین اثر، ۱۵-۱۸)
- ♦ مقصود مُهرکن: از پرستاران همایون پادشاه بود. رقا و نستعلیق نیکو می نگاشت. اسطراب و کره و مسطری چند چندان ساخت که کار دیدگان را به شگفت آورد. مهارت در خطوط رقا و نستعلیق داشت. مُهر فولادی برای اکبر پادشاه با اسامی نیاکان وی ساخت. (ابوالفضل، ۵۱/۱)

قرن ۱۱ هجری

عصر جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ه) و شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۹ه)

- ♦ خلیل الله (نک: مقدمه همین اثر، ۱۹)
- ♦ رحمتی بن عطاء الله (مؤلف کتز الاکتساب): (چغتائی، ۱۹۲؛ شاعل، ۱۱۷؛ لاهوری ۳/۴۳۳)
- ♦ عطاء الله: (شاگرد علی احمد نشانی دهلوی) (نک: مقدمه همین اثر، ۱۸)
- ♦ سعیدای گیلانی (بی بدل خان) (نک: مقدمه همین اثر، ۱۹)
- ♦ عطاء الله: (والد رحمتی مؤلف کتز الاکتساب) (نک: مقدمه همین اثر، ۱۹)
- ♦ شرف الدین عبدالله عقیق کن دهلوی: مُهرهای کنده بر عقیق از دست او بی نهایت نفاست و زیبایی را داشت.

قرن ۱۲ هجری

♦ میرزا محمد علی: فرزند میرزا خیر الله فرمان نویس و شاگرد و داماد میان عبدالکریم بود. (شاغل، ۱۶۳)

قرن ۱۳ هجری

♦ احسن الله مهرکن لاهوری، حافظ (زنده در ۱۲۲۶هـ):

فرزند هدایت الله بن عنایت الله لاهوری. هنر مهرکنی را نزد غلام فرید لاهوری (که ذکرش بیاید) آموخت. حافظ احسن الله مؤلف / شاعر و کاتب چندین رساله است که نسخه های خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور موجود است:

۱. مفتاح الافواه، واژه نامه فارسی / نصاب منظوم است که در ۱۱۹۶هـ تألیف کرد و مکرر برای آموزش کودکان و شاگردان کتابت می کرد و به دست آنان می داد. از جمله نسخه هایی که در ۱۲۲۶هـ. نوبت پنجم به خط نستعلیق مایل به شکسته کتابت کرد و در مجموعه شیرانی دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۱۴۲۹ / ۴۴۷۹ در ۲۷۴ برگ موجود است، در ترقیمه آن گوید: «بعون عنایت خداوندی و اهتمام این مستمند که ناظم و مؤلف این مجموعه است در ۱۱۹۶. صورت انصرام پذیرفته بود و من بعد آن تا الآن که یک هزار و دو صد و بیست و شش هجری است تقریباً چهار بار از دست بی مقدار به فرمایش بعضی دوستان مرقوم شده و بالفعل روز دوشنبه، بعد نماز ظهر، پنجم ربیع الثانی، هزار و دوصد و بیست و ششم هجری پنجم بار اتفاق تحریر شده برای پاسبان خاطر سعادت مند ارجمند، برخوردار خوش اطوار، صلاحیت آئین میان نظام الدین ابن خواجه نورالدین - سلمهما بهما [کذا] - انتظام ارقام یافته. حق سبحانه آن را و دیگر برادران او را به خیریت و جمعیت داشته به علم و عمل مشغول دارد «بخرمت نبی و آله الامجاد» (نیز نک: منزوی، ۱۴ / ۲۵۵).

۲. بخشش نامه، مثنوی اردو در مسایل فقهی و ترغیب امر و منع نهی که در رمضان ۱۲۲۳هـ به فرمایش حافظ محمد صلاح سرود و در دیباچه آن از استادان خود غلام فرید مهرکن لاهوری و سید غلام رسول لاهوری به نیکی یاد کرده و برای طول عمر آنان دعا نموده است. نسخه آن به خط مؤلف در گنجینه شیرانی ۴۵۵۷ در ۶۹ برگ دیده ام.

۳. ذوق الصبیان، نصاب منظوم به اردو است که برای تربیت شاگردان سروده است. در آن می گوید:

احسن نام ایک بندہ

مُلاً، کاتب، مهر کننده

در آن خبر داده است که پیشتر کتابی بلند و سنگین در این موضوع تألیف کرده بود که عموم شاگردان از آن نمی توانستند بهره ببرند و اکنون آن را به اسلوب ساده و آسان بیان می کند (شاید اشاره به مفتاح الافواه باشد، اگرچه آن کتاب در بین شاگردانش رواج داشت). نسخه این مثنوی همراه با خالق باری تألیف ضیاء الدین خسرو و هر دو به خط حافظ احسن الله، به قلم متوسط، در گنجینه شیرانی ۱۰۰۲ / ۴۰۵۴، برگ ۶ - ۲۰ موجود است. در آخر آن مهر مستطیل به خط معکوس با نامی کنده «نظام الدین» (همان کسی که مفتاح الافواه برای او کتابت شد) دارد.

♦ بدرالدین مهرکن: مهرکن دربار بهادر شاه ظفر (حک: ۱۲۵۳ - ۱۲۷۵هـ) بود. بهادر شاه ظفر به دست او مهری کنده کرد و به ملک الشعراء خود احمد بخش یکدل لاهوری اعطا کرد. (گوهر نوشاهی، ۱۷۳)

♦ بدرالدین علی خان مرصع رقم: شهرهایی به خطوط عربی، فارسی، هندی، سانسکریت و انگلیسی می کند و درین فن باکمال بود. (شاغل، ۹۲)

♦ حسن دین حکاک لاهوری: فرزند محکم دین حکاک بن محمد اعظم حکاک بن فتح محمد حکاک بن نور. این خانواده تا چند نسل در لاهور حکاک می کرد. (گوهر نوشاهی، ۶۸)

♦ غلام فرید مهرکن لاهوری (زنده در ۱۲۱۳هـ): از پدر و جد پیشه مهرکنی داشت. استاد حافظ احسن الله مهرکن لاهوری (که ذکرش گذشت) در فن مهرکنی بود. وقتی حافظ احسن الله در ۱۲۱۳هـ مثنوی بخشش نامه را می سرود، غلام فرید فن مهرکنی را ترک گفته فقط به خوشنویسی / کتابت می پرداخت و به کودکان تعلیم می داد. مردم او را «مُلاً» می گفتند. (احسن الله، 7b)

♦ منابع

- ابوالفضل علّامی، آئین اکبری، مطبع نول کشور، لکهنو، ۱۸۶۹.
- احسن اللہ مہرکن لاہوری، بخشش نامہ، خطی، کتابخانہ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور، گنجینہ شیرانی، شماره ۴۵۵۷.
- چغتائی، عبداللہ، تاریخ نقش و نگار، لاہور، ۱۹۷۱.
- شاغل عثمانی، احترام الدین، صحیفہ خوشنویسان، انجمن ترقی اردو (ہند)، علی گرہ، ۱۹۶۳.
- گوہرنوشاہی، لاہور کی چشتی خاندان کی اردو خدمات، مغربی پاکستان اردو اکیڈمی، لاہور، ۱۹۹۳.
- لاہوری، محمد صالح کٹیو، عمل صالح، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۰.
- منزوی، احمد، فہرست مشترک نسخہ‌های خطی فارسی پاکستان، اضافات، تجدید نظر و اہتمام عارف نوشاہی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۷.

پیوست دوم

فهرست چند مقاله فارسی و اردو در زمینه مهر و مهرکشی و مهرهای تاریخی^{۲۳۰}

I. مقالات فارسی

- ♦ آتابای، بدری کامروز: تعریف مختصری درباره مهر و مهرکشی، وحید، ش ۲۵۶/۲۵۷ (۱۳۵۸)، ص ۴۴-۴۸.
- ♦ ابوتراییان: مهر عادلشاه افشار، آینده، ۹ (۱۳۶۲)، ص ۷۹۴-۷۹۶.
- ♦ احسانی، محمدتقی: هنر مهرسازی در ایران، ره آورد، ش ۲۰/۲۱ (۱۳۶۷)، ص ۵۲-۵۸.
- ♦ استرلکوف، الکساندر: مهر اردشیر در موزه مسکو، بهر، ش ۵، ص ۱۰۳۷-۱۰۴۱.
- ♦ اسدیان، محمد: سجع مهر پادشاهان قاجار، راهنمای کتاب، ش ۱۳ (۱۳۴۹)، ص ۶۷۲.
- ♦ اصیلی، سوسن: جلد‌های دارای رقم، تاریخ یا کتیبه در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نامه بهارستان، سال ۳، ش ۲ (۱۳۸۱)، دفتر ۶، ص ۳۹۷-۴۰۶.
- ♦ افشار، ایرج: مهر عبدالرشید دیلمی، راهنمای کتاب، ش ۱۷ (۱۳۵۳)، ص ۱۸۲.
- ♦ افکاری، فریبا: جلدسازان ماوراءالنهری از سده‌های ۱۳ و ۱۴ هجری در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه وزارت امور خارجه، نامه بهارستان، سال ۳، ش ۲ (۱۳۸۱)، دفتر ۶، ص ۴۰۷-۴۲۲، بخشی از این مقاله درباره مهر یا کلیشه صحافان در جلد‌های ماوراءالنهری، ویژگی نگارش سجع مهر صحافان، خط مهرها و جلد‌ها، مهر صحافان در جلد‌های ماوراءالنهری است.
- ♦ جهانیان، اردشیر: مهر سلطنتی که بیش از سه هزار سال قدمت تاریخی دارد و در ماشجیان امارلو [صحیح: عمارلو] از توابع گیلان کشف شده، هوخ، ج ۸ (جناب آقای سناتور)، ش ۱۰، ص ۳۲-۳۴.
- ♦ سمسار، محمدحسن: مهرهایی از پادشاهان، شاهزادگان و سرداران صفوی از مجموعه محسن فروغی، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۹۱ (۱۳۴۹)، ص ۶-۱۹.
- ♦ سمسار، محمدحسن: توضیحی پیرامون مقاله مهرهایی از پادشاهان، شاهزادگان و سرداران صفوی، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۹۸ (۱۳۴۹)، ص ۱۶-۲۰.
- ♦ صمدی، حبیب‌الله: عبارات منظوم و مسجع در مسکوکات و مهرهای سلطنتی ایران، آموزش و پرورش، ش ۲۶، ص ۵۳۹-۵۴۳.
- ♦ طاهری، شهاب: ۱. سجع مهر سلاطین ایران، سالنامه کشور ایران، ۱۱، ص ۶۹-۷۵.
- ♦ ۲. سجع مهر سلاطین و شاهزادگان و صدور ایران، وحید، س ۲ (مرداد ۱۳۴۴)، ص ۴۱-۴۹.

^{۲۳۰} مقاله‌های فارسی با استفاده از فهرست مقالات فارسی، تألیف ایرج افشار، ۵ جلد، تهران، ۱۳۳۸-۱۳۷۴.

- ♦ عقیلی، عبدالله: ذیلی کوتاه بر هنر مهرسازی در ایران، ره‌آورد، ش ۲۲ (۱۳۶۷)، ص ۲۶۲-۲۶۳.
- ♦ قائم مقامی، جهانگیر: ۱. مهرها، طغراها و توقیع‌های پادشاهان ایران از ایلخانیان تا پایان قاجاریه، بررسی‌های تاریخی، ج ۴ (۱۳۴۸)، ش ۳/۲، ص ۱۲۳-۱۶۲ و ش ۴، ص ۷-۶۸.
- ۲. مهرهای نویافته پادشاهان ایران، بررسی‌های تاریخی، ج ۷ (۱۳۵۱)، ش ۲، ص ۹۳-۱۰۸.
- ۳. مهرها، توشیح‌ها و طغراهای ملوک هرموز، بررسی‌های تاریخی، ج ۸ (۱۳۵۲)، ش ۳، ص ۴۳-۵۸.
- ♦ کریم‌زاده تبریزی، محمدعلی: حکاکان و نگین تراشان، هنر و مردم، ش ۱۸۹/۱۹۰ (مرداد ۱۳۵۷)، ص ۳۸-۴۴.
- ♦ کامبیز، جواد: صنعت حکاکی و مهرسازی و مقدمات پیدایش خط در ایران باستان، آموزش و پرورش، ج ۲۳، ش ۱۱، ص ۴۱-۴۲.
- ♦ گلچین معانی، احمد: ۱. مهر و نقش مهر، هنر و مردم، ش ۱۹۱/۱۹۲ (۱۳۵۷)، ص ۴۲-۶۳.
- ۲. مُلّا علی احمد مهرکن، هنر و مردم، ش ۱۹۳ (آبان ۱۳۵۸)، ص ۲۹-۳۵.
- ♦ لغت‌نامه دهخدا: مدخل‌های «خاتم» و «مهر» با شواهد متعدد از نظم و نثر فارسی.
- ♦ مشیری، محمد: ۱. درباره مهرها، توقیع‌ها و طغراهای پادشاهان ایران، بررسی‌های تاریخی، ج ۵ (۱۳۴۹)، ش ۱، ص ۳۱۵-۳۱۹.
- ۲. درباره مهرهای شاه اسماعیل اول، بررسی‌های تاریخی، ج ۷ (۱۳۵۱)، ش ۴، ص ۱۸۲-۱۸۵.
- ♦ مظاهری، علی: مهرهای پادشاهان ایران (۸۸۴-۱۳۴۵)، یغما، ش ۵، ص ۱۶۲-۱۶۶.
- ♦ ملک‌زاده بیانی، ملکه: ۱. تأثیر نقوش مهرها در تاریخ قدیم ایران، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۸۸ (۱۳۴۸)، ص ۶-۹.
- ۲. مهرها و سائل شناسایی روزگاران کهن: شمه‌ای از تاریخچه مهر در ایران، نقوش مهرها و کنده‌کاری‌ها، علّت به‌وجود آمدن مهر، هنر و مردم، سال ۱۲ (۱۳۵۲)، ش ۱۳۳، ص ۴۴-۵۰.
- ۳. تأثیر نقوش مهرها در تاریخ قدیم، تاریخ و فرهنگ ایران، ۱ (۱۳۴۸)، ص ۵۲-۵۸.
- ۴. مطالعه یک مهر ساسانی و مختصری از تاریخ پیدایش مهر، گزارش‌های باستان‌شناسی، ش ۳، ص ۹-۲۴.
- ♦ میرفخرایی، مهشید: باورهای کهن (نشان مهرها)، چیستا، ش ۲ (۱۳۶۱)، ص ۵۷۴-۵۸۰.
- ♦ نگهبان، عزت‌الله: مهرهای مارلیک، مارلیک، ش ۲ (۱۳۵۶)، ص ۱-۳۲.
- ♦ واجد علی‌خان: مطلع العلوم و مجمع الفنون، چاپ آگره، ۱۲۶۴ هـ، فصل ۲۶ در فن مهرکشی در دفتر دوم به‌نام مجمع‌الفنون دارد.
- ♦ وهرام، مجید: پژوهشی درباره نقش مهر داریوش بزرگ، بررسی‌های تاریخی، ج ۶ (۱۳۵۰)، ش ۶، ص ۶۹-۱۰۸.
- ♦ همایونفرخ، رُکن‌الدین: مهرها و نشان‌های استوانه‌ای ایران باستان، بررسی‌های تاریخی، ج ۵ (۱۳۴۹)، ش ۱، ص ۲۹-۸۹.

II. مقالات اردو

- ♦ الان. ج. (J. Allan): مدخل «خاتم»، در اردو دائره معارف اسلامیه، لاهور.
- ♦ انصار اللہ، محمد: مہرہا، ترقیمہ‌ها و یادداشت‌های متفرقہ، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی^{۲۳۱}، ص ۸۳-۱۳۰.
- ♦ انوار احمد: بررسی اجمالی ترقیمہ‌ها و مہرہا، نسخہ‌های مہم فارسی کتابخانہ خدابخش، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۱۴۲-۱۴۶.
- ♦ جلالی، سید فتح: مہرہا و ترقیمہ‌ها و عرض دیدہ‌های [نسخہ‌های خطی] کتابخانہ‌های تیموریان ہند، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۱۴۷-۱۶۲.
- ♦ جغتائی، عبداللہ: تعلیقہ بر مدخل «مہر»، اردو دائرہ معارف اسلامیه، لاهور و نیز کتاب او: تاریخ نقش و نگار، لاهور، ۱۹۷۱.
- ♦ دیسائی، ضیاء الدین: مہرہا، ترقیمہ‌ها، عرض دیدہ‌ها، یادداشت‌ها، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۴۳-۸۲.
- ♦ دینی. ج. (J. Deny): مدخل «مہر» در اردو دائرہ معارف اسلامیه، لاهور.
- ♦ ظفر الرحمان دہلوی: فرہنگ اصطلاحات پیشہ‌وران، انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۷۸، ج ۴، ص ۱۷۸-۱۷۶ اصطلاحات مہرکنی دارد.
- ♦ ظل الرحمان، حکیم سید: نمونہ برخی عرض دیدہ‌ها، مہرہا و ترقیمہ‌ها، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۲۲۷-۳۰۴.
- ♦ عابدی، امیر حسن: برخی عرض دیدہ‌ها و مہرہا و تتمہ‌های مہم، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۱۱-۴۲.
- ♦ عبدالباری، -: برخی نسخہ‌های خطی مہم عربی: معرفی‌ای با ضبط عرض دیدہ‌ها و مہرہا و ترقیمہ، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۱۳۱-۱۴۱.
- ♦ مختار الدین احمد: «غالب کی ایک مہر» [دربارہ یکی از مہرہای میرزا اسداللہ خان غالب دہلوی]، آج کل، دہلی، ۱۹۵۲.
- ♦ مہر الہی، -: بررسی ویژہ نسخہ‌های خطی عربی و فارسی از دیدگاہ مہر و عرض دیدہ و ترقیمہ، در ترقیمی، مہرین، عرض دیدی، ص ۱۷۰-۱۸۲.

^{۲۳۱} ترقیمی، مہرین، عرض دیدی (ترقیمی، مہرین، عرض دیدی سمینار ۲۸-۳۰ ستمبر ۱۹۹۴ کی مقالات اور روداد)، خدابخش اورینٹل پبلک لائبریری، پتنہ، ۱۹۹۸، مجموعہ مقالات و گزارش سمیناری در بارہ ترقیمہ‌ها و مہرہا و عرض دیدہ‌ها در نسخہ‌های خطی است کہ در تاریخ‌های ۲۸-۳۰ سپتامبر ۱۹۹۴ در کتابخانہ شرقشناسی خدابخش، پتنہ برگزار شد.

نمایه ها

واژگان*

(شامل الفاظ، اصطلاحات، ترکیبات و نام و مسایل و ابزارهای مَهرکَنی و زرنشانی و خوش‌نویسی و هنرهای وابسته در مَثَن)

آ

آهار: ۳۳۲، ۳۶۶

آهن: ۳۸۲، ۳۵۶، ۳۵۲

آهن‌گر: ۳۴۹

اُستاد: ۵۴۷، ۵۴۲، ۵۴۱، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۱۸، ۲۴۶

استادان: ۳۵۵، ۳۱۸

استاد عالی‌کاردان: ۵۳۸

استادی: ۵۴۳

اسلوب: ۳۰۹

الف: ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۳۴، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۰، ۲۱۹

قامت ~ ۲۰۲، قیام ~ ۵۵

اوستادان جهان: ۵۳۹

اوستاد فیض اثر: ۲۴۷

اوستاد فیض بخش: ۵۴۰

اوستاد کاردان: ۳۳۴

اوستاد هنر بخش: ۱۱۸

ب

با: ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۲۵، گردن ~ ۲۰۵

برنج: ۳۸۱

بوته: ۴۹۷

بول: ۲۶۷

بیل: ۴۷۱، نقشی ~ ۴۷۱

پ

پرگار: ۳

پولاد: ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۳، نیزنک: فولاد

پیوند: ۲۲۷

ت

تجلی دست: ۳۰

تحریر کردن: ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۸۷

ترکیب: ۲۷۵، ۱۳، ۱۲، آرایش ~ ۶، ~ سیاهی مفرد ۲۶۶،

~ سیاهی مرکب ۲۶۹، ~ عناصر ۳، ~ هفت جوش

۳۸۰، ۳۷۹

تصویر: ۵۰۱

ج

جلی: ۴۰۱، ۳۳۲، ۳۳۱، ۲۹۰، ۲۸۸

جواهر: ۵۲۰

جیم: ۲۳۰، ۲۲۳، ۲۰۷، ~ جیم ۲۳۰

چ

چراغ: ۳۶۹، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱

چقش: ۳۵۹، ۳۵۸

چقوج زدن: ۳۱۵

ح

حرف: ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۴، اسلوب ~ ۲۴۴، حُسن ~

۲۴۴، قواعد ~ ۲۴۴

حروف: ۴، ۲۸۱، ۳۱۶، ۴۸۳، ~ جلی ۳۳۲، ۳۳۱ ~ خفی

۳۳۱

حکااک: ۵۲۰

حکاکی: ۱۸۱

* تهیه و تنظیم توسط مصححان رساله؛ ارجاعات به شمارهٔ مسلسل ابیات است که به سمت راست پیچیده شده است.



خاتم: ۱۲۷، ۱۲۸، ۳۷۷ ~ دل ۱۱

خال و خط: ۴۰۶، ۲۷

خامه: ۲۹، ۲۴۷، ۳۷۶، گردشی ~ ۲۴۷، نقش نوک ~ ۴۳۴

نوک ~ ۲۹، ۴۳۴

خشخاشی: ۴۸۴، طرز ~ ۴۹۸

خط: ۱۵۸، ۱۶۵، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۸۵، ۴۰۶، ۴۲۹، ۴۳۰

۴۴۸: بند خطی ۴۱۵، پختگی خط ۳۰۹، اسلوب ~ ۲۸۹

۳۰۰، ۳۰۲، ۳۳۶، ۴۷۲، حسن ~ ۱۶۶، ۴۱۹، ۴۳۳، داد

~ ۱۵۸، قواعد ~ ۱۹۷، ۲۰۰، لوازم ~ ۲۵۰، مشق

~ ۱۹۹، ~ پرگار ۳، ~ تحریر ۲۹۴، ~ خوب

۴۰۴، ۴۱۶، ~ وزیبا ۴۰۴، ~ خوش ۲۶۵، ۴۰۶

~ نکو ۴۰۰، ~ نوشتن ۱۹۸

خطوط: ۶

خفی: ۲۸۸

خوش نویسان: ۴۰۵

خوش نویسی: ۲۶۸، ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۷۰، نقل ~ ۴۱۵



دال: ۲۱۰، ۲۲۸، ۳۲۵، ۳۲۶، دامن ~ ۲۱۰

دایره: ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۸

دفتر: ۱۵۳

دندان: ۲۱۲، ۲۱۳

دوایر: ۶

دوده: ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۸



را: ۲۱۱، ۲۳۵

رُقعہ نوشتن: ۹۵

رقم زدن: ۱۲۶

ریخت گری: ۳۸۳



زاک: ۲۷۱

زر: ۳۸۲

زرفشان: ۳۶۶

زرگر: ۱۴۸، ۴۲۱، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۲۷

زرگران: ۱۴۶، ۴۸۴، ۵۰۳

زرگری: ۶۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴، ۳۹۵، ۵۰۲

زرنشان: ۳۴، ۱۷۵، ۳۳۵، ۴۴۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۱

۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷



سج: ۲۸۴، ۴۲۲

سرکش: ۲۲۶

سطر: ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵

سلیسی: ۴۹۷

سُنبه: ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷

۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹

~ تحریر ۳۴۳، ~ خالی نمودن ۳۴۲، آب دادن ~

۳۴۸، تیز کردن ~ ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۸، ساختن ~ ۳۴۸

قواعد راندن ~ ۳۱۱

سَندگرفتن: ۱۲۴

سنگ: ۵۲۰، ~ تراشی ۵۰۰، ~ زدن ۳۰۱، ۳۲۲، ۴۳۵

خط ~ ۴۰۷، کار ~ ۱۴۶، کندن ~ ۲۸۶

سواد: ۱۷۸، ۵۱۸

سوهان: ۳۱۹، ~ گری ۴۲۱

سیاهی: ۲۳۲، ۳۷۰، ۳۷۱ ~ مرکب ۲۶۹، ~ مفرد ۲۶۶

سین: ۲۱۲



شاعر: ۳۹۵

شاگردان: ۵۴۳

شبهه: ۴۹۷، ۵۲۶

شبهه ساز: ۴۹۹

شکاف: ۲۶۳



صاد: ۲۱۶، ۲۱۹، صادی ۲۲۲

صمغ: ۲۶۷، ۲۷۰

نگین: ۴۰۴، ۲۴۵، ۳۸۱، ۴۱۰، ۴۱۹، نقشی ~ ۱۱، گندن ~
 ۳۹۹
 نوشتن: ۵۳۸، ۳۷۶
 نون: ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۱

نمودن ~ ۲۹۲، ۲۹۳، خط ~ ۴۰۷، ساختن مطلق
 ~ ۳۷۴، سرتاج ~ ۱۳۵، عکس ~ ۵۰۲، کار/
 کاری ~ ۱۴۱، ۱۹۸، ۴۱۴، کسب ~ ۴۱۳، ۷۶، گندن
 ~ ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۹۹، لوازم ~ ۳۸۶، نقشی ~ ۱۳۹، ۱۰
 ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱



وار: ۲۳۱

مهرگنی: پیشه ~ ۱۹۷، کسب ~ ۱۲۴، رسم ~ ۱۵۵
 میم: ۲۲۸، ۲۸۳، ۳۲۵، ۳۲۶، دامن ~ ۲۲۸



ها: ۲۰۳، ۲۳۲، حلقه ~ ۵۵
 هفت جوش: ۳۸۰، ۳۷۹
 هفت قلم: ۳۸۵
 همزه: ۲۰۳

هنر: ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳،
 ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۸۳، ۴۲۴، ۴۶۱-۴۶۵، ۴۶۹، ۵۰۰،
 ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۶، اهلی ~
 ۱۰۸، ۱۵۴، ۴۴۸، ۴۶۴، ۴۹۶، ۵۴۹، پیرانی ~ ۴۲۵، فوج
 ~ ۱۷۰، هنر بخش ۱۱۸، هردان ۵۴۸، هنروری ۱۱۲،



یاء: ۲۴۰، ~ معکوس ۲۴۲
 یاقوت: ۵۲۰، ۷



نامه: ۴۸۲، ۱۷

نعلی: ۲۲۲

نقاری: ۵۲۵

نقره: ۴۱، ۱۱۰، ۳۸۱

نقاش: ۱۷۳، ۴۹۹، ۵۲۷

نقاشی: ۱۸۲، ۳۹۴، حسن ~ ۱۶۷

نقش: ۴۰، ۱۰۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۳۳۰، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۵۰
 ~ زدن ۱۲۶، ۱۲۷، ~ زدن ۴، ~ طرازی ۲۴، ~ مانی
 ۱۶۷، ~ و نگار ۲۷

نقشی: ۱۴۰

نقط: ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ~ گرد ۲۳۱

نقطه: ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲

نیم ~ ۲۱۲، ۲۰۷

نگار: ۲۷۱

- آدم (ع): ۱۳۱، ۱۲۹، ۴
 ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه:
 ۲۳ نیز ← شاهجهان بادشاه
 احمد مُرسِل (ص): ۱۳۲، نیز ← محمد (ص)، پیمبر (ص)
 بی‌بدل خان (سعیدای گیلانی): ۱۳۴، ۱۳۵،
 تورکان: ۳۶۹
 پیغمبر / پیمبر (ص): ۱۰۱، ۲۱۶، ۲۷۶، ۵۴۵ نیز ← احمد
 مُرسِل (ص)، محمد (ص)
 جبریل: ۱۳۰
 جرجیس: ۱۲۸
 جهانگیر: ۲۵۲
 چاریار: ۱۵
 حافظ شیرازی ← خواجه حافظ
 حسن (زرنشان): ۴۹۰
 حسین نقشی ← مَلّا حسین نقشی
 حوّا: ۱۲۹
 خسرو (زرنشان): ۴۹۰
 خلیل‌الله (مهرکن): ۱۴۶
 خواجه حافظ (شیرازی): ۴۰۲
 دارا: ۴۴۵
 رحمتی: ۱۵۱، ۱۶۸، ۲۴۹، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۵۱،
 ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۸۴، ۴۹۲، ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۲۰،
 ۵۳۳، ۵۳۷
 زلیخا: ۱۰۶
 سلطان سلیم: ۱۳۷
 سلیم ← سلطان سلیم
 سلیمان: ۹، ۱۲۶، ۴۶۳
 شاهجهان بادشاه: ۴۳ نیز ← ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد
 عبدالله: ۴۰۶، ۱۴۶
 عُرفی (شیرازی): ۱۹۲
 عطاء‌الله: ۴۰۶، ۱۴۴، نیز ← میان عطاء‌الله
 علی (ع): ۱۳۲
 علی (زرنشان): ۴۹۰
 علی احمد (مهرکن): ۴۰۷، ۱۳۵
 عیسی (ع): ۴۱۵
 مانی: ۲۷۴، ۱۶۷
 محمد (ص): ۱۲، نیز ← احمد مُرسِل (ص)، پیغمبر / پیمبر (ص)
 محمد فاضل: ۸۵، ۸۸
 مَلّا حسین نقشی: ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۲
 میان عطاء‌الله (والد مؤلف): ۱۵۳، ۱۵۴
 میرعلی (خوش‌نویس): ۱۶۰
 نقشی: ۱۴۰، نیز ← مَلّا حسین نقشی
 نورمحمد: ۶۸
 یوسف (ع): ۱۰۶

◇ جای‌ها ◇

دولت‌آباد: ۲۵۲	آب‌رکناباد: ۴۰۴
رکناباد: ۴۰۵	ایران: ۵۱۹
سمرقند: ۴۰۴، ۲۵۱	بُخارا: ۴۰۴
عجم: ۲۶۷	تور (توران): ۵۱۹
مصلّا (شیراز): ۴۰۵	چین: ۱۵۷
هند: ۵۱۹، ۵۶	خطا/ختا: ۳۶۶، ۲۵۱

◇ کتاب‌ها ◇

کنز‌الاکتساب: ۸۲، ۶۵

According to Rahmati, a professional seal engraver must be skilled in calligraphy, astrology, the science of numbers and geometry, and a number of other arts. He must also be familiar with poetry and must lead a pious life. The poet lists five criteria according to which the engravers' art is measured. These are: calligraphic skill, which he considers to be of essence, drawing ability, skill in poetry, gold smithy, and carving. He adds that because seals are indispensable to the royalty, engravers should pay special attention to the composition of the seal, its calligraphy, the size of the engraved text, and depth and clarity of their carvings. He recommends that novices in the art of seal engraving train with a master engraver before entering the profession. He ends his treatise with eighteen odes concerning seals, seal engraving, gold smithy, and embossing.

Aside from its technical value, Rahmati's poem is of significance because he names a number of well-known engravers who were his contemporaries. Some of these are: Mollā Hosain-e- Naqshi-Dehlavi (d. 14 J.II, 988/August 6, 1580), Mollā Ahmad-Neshāni-Dehlavi (d. 12 Moharram, 1019/April 6, 1610), 'Atā Allāh the disciple of Mollā 'Ali Ahmad, Khalil Allāh and 'Abd Allāh, both of whom were exceptionally skilled in carving stones, Bibadal Khān—also known as Sa'idā of Gilān—who was alive in 1057/1647, and Khosrow, Hasan, and 'Ali—all of whom were skilled in gold inlaying.

Two manuscripts of *Kanz al-Ektesāb* are kept in the central library of the Punjab University in Lahore Pakistan (nos. 9026 and 5291/2284), neither one of which is dated. The present critical edition was prepared based on these manuscripts. The editor has added two appendices, the first of which includes the names of eighteen seal engravers and carvers of the subcontinent of the 10–13th centuries AH (16th–19th centuries AD), and the second is a bibliography of 36 Persian and 13 Urdu article about sigillography.

English Abstract

The poem, *Kanz al-Ektesāb*, is the only known work on seal engraving in Persian. Its composer, Rahmati, was probably a resident of Delhi during the reign of Shāh Jahān (1038 – 1070/1628 – 1659), and composed his poem in 1057/1647. Although we know very little about Rahmati's life, he does refer to his father ʿAtā Allāh, who was a skilled calligrapher, painter, and seal-engraver and had invented a number of techniques in seal engraving.

Rahmati, though a professional seal engraver, was a disciple of a mystic by the name of Mirzā Mohammad Fāzel, and composed the *Kanz al-Ektesāb* as a manual to train his master's son in the art. Because he refers to the art of calligraphy in his poem, we can deduce that he was a calligrapher as well as an engraver.

The *Kanz al-Ektesāb* is comprised of 496 distiches in various meters. It begins with an extollation of surrender to the divine will, labor, art, and the masters of the art of seal engraving. Following these laudatory lines, it discusses the preliminaries of seal engraving which are given as: familiarity with calligraphy, different varieties of paper, pen, paring of pens, and the techniques of preparing inks. It then turns to the subject of seal engraving and discusses the criteria of seal composition, seal calligraphy, carving, finishing, rules of applying carving tools, and miniaturizing letters. Because the punch is a crucial tool of engraving, the poet does elaborate on the techniques of sharpening and hardening the punch.

Nameh-ye Baharestan

Supplement

Under the Supervision of
Nader Mottalebi-Kashani

RAḤMATĪ IBN ʿATĀʿULLĀH

(1057 AH/1647 AD)

KANZ al-EKTESĀB

A Treatise in Verse on Seal and Seal Engraving

Edited with Introduction

BY

Dr. ʿĀRIF NAUSHĀHĪ

Associate Professor, Gordon College, Rawalpindi

In Collaboration with

AQSA AZWAR

M. Phil (University of the Punjab, Lahore)



TEHRAN, 2008